



دکتر هامون سبطی

مناظره‌های وقربت‌یابی

• برای همه رشته‌ها
+ به همراه کنکور ۱۴۰۰

• کنکوری‌ها

• یازدهمی‌ها


• دهمی‌ها

• چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟

• چگونه بیت‌ها را معنا کنیم؟

• چگونه بیت‌ها را با هم مقایسه کنیم؟

قلمرو فکری



روزی نشست بر پاره‌سنگی
با انگشتانی گره کرده در زیر چانه‌اش
و خیره نگاهی تا بی‌انتهای

آرام آرام شرارِ وسوسه‌ای در رگ‌هایش دوید
و هُرم قدرتی سترگ، ساق‌های بی‌قرارش را در هم نوردید

ناگاه به پا خاست
و گام در راهی نهاد
بی‌انتهای

– انسان را می‌گویم –

او ناچارِ رفتن بود و یافتن

شاید به این امید که روزی، بر فراز قلّه دریافتن، پاتابه وا کند و یله بر چارطاقِ نیلی چرخ دهد.

تقدیم به شما و همه‌ی آن بایی که
برای «یافتن»

راهی جز «دریافتن» نمی‌شاسند.

سرشناسه	:	سبطی، هامون، ۱۳۵۲
عنوان و نام پدیدآور	:	تناسب مفهومی و قرابت معنایی / هامون سبطی
مشخصات نشر	:	تهران: نشر دریافت، ۱۳۸۸.
شابک	:	۹-۹۹۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت کتابنامه	:	کتابنامه: ص. [۳۸۴]
موضوع	:	شعرخوانی
موضوع	:	ادبیات فارسی - - راهنمای آموزشی (متوسطه)
موضوع	:	ادبیات فارسی - - آزمون‌ها و تمرینات (متوسطه)
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۸۸ ت ۹ س / PIR ۳۹۳۹
رده‌بندی دیویی	:	۸ فا ۵/۰۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۶۶۲۹۹۱

عنوان کتاب:

دکتر هامون سبطی

نویسنده:

مجید اکبری

طراح جلد:

نشر دریافت

ناشر:

سعید حیدری

ناظر چاپ:

حسین نوری - سوری درزی

صفحه‌آرا:

صد و پنجاه - ۱۴۰۲ (ویرایش دهم)

نوبت چاپ:

۲۵۰۰ نسخه

شمارگان:

۴۳۶۰۰۰ تومان

بها:

۰۲۱-۶۶۹۵۰۶۲۴ و ۰۲۱-۶۶۹۵۰۳۹۲

تلفن:

www.Daryaftpub.com

نشانی اینترنتی:

daryaftpub@gmail.com

پست الکترونیک:

تهران ۱۴۱۵۵-۸۸۴۴

صندوق پستی:

حق چاپ و نشر این کتاب متعلق به ناشر بوده و هرگونه کپی یا نقل مطالب بدون اجازه ناشر پیگرد قانونی دارد.

تقدیم به همسرنازینیم که در سطر سطر این کتاب هم نفسم بود.

این کتاب در سال ۱۳۸۸ از سوی
دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش،
به‌عنوان کتاب مناسب آموزشی
به مدارس و مراکز آموزشی کشور، معرفی شده‌است.



معرفت‌ها

اداد قرآن
سینه در

و

در

پس

مانعی

دهای

جزء

ناید /

دایر

مید

حث

جمع

شناخت درست واژه‌ها از نظرگاه نگارش و خوانش، شناخت
جمله‌ها و نحوه‌ی سامان‌دهی آن‌ها برای ادراک معنا و واژه‌های
کلیدی متن بخش‌های سه‌گانه نخستین فصل کتاب را تشکیل
می‌دهند.

در فصل دوم چگونگی معنا کردن ابیات مطرح شده است که
شامل سه بخش مفهوم‌های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه،
ادبیات غنایی عارفانه و ادبیات تعلیمی است. گفتنی است که
عمده‌ی مثال‌ها از متون درسی زبان و ادبیات انتخاب شده‌اند که
در کنکور راهنما و راه‌گشای دانش‌آموزان خواهد بود. فصل سوم
کتاب دوره و آزمون است و فرصتی تا دانش‌آموزان نمونه‌های
آزمون را بر اساس آموخته‌های دو فصل قبلی پاسخ دهند. این
نمونه‌ها همگی از کنکور سال‌های گذشته انتخاب شده‌اند. نثر
کتاب روان، زیبا، شیرین و طنزآمیز است و در نتیجه می‌توان
این کتاب را لاجرمه نوشید!

بدخوانی متن - شعر یا نثر - سرگردانی در معنا یا نارسایی
معنا را سبب می‌شود و درست‌خوانی هنری است که، گذشته
از التذاذ موسیقایی، راه را برای درک معنا هموار می‌کند.
رسانخوانی، زیباخوانی و رواخوانی متن به‌ویژه در کلاس‌های
درس ادبیات، دبیران عزیز را از توضیحات فراوان و گاه
ابهام‌آفرین‌هایی می‌بخشد و همین است که از بایسته‌ترین
آموزش‌ها یاد دادن شیوه‌های درست متن‌خوانی و به‌ویژه
استفاده از عناصر زبَر زنجیری زبان در خوانش متن است.
کتاب «تناسب مفهومی و قرابت معنایی»، تکاپویی ستودنی و
هوشمندانه در این راه است. دکتر هامون سبطی، که سال‌هاست
هم و غم خویش را مصروف ادبیات بارور و گشن این سرزمین
داشته است، نخستین گام را در «روش‌شناسی» متن‌خوانی
برداشته است.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است. در نخستین فصل
روش درست‌خوانی بیت‌ها و سروده‌ها آموزش داده شده و
نویسنده با طرح مثال‌های فراوان بدخوانی ابیات را هشدار
و انذار داده و شیوه‌ی درست‌خوانی شعر و معنا کردن آن را
روشن ساخته است.

این شعرگونه را در ابتدای یکی از کتاب‌های پیشینم در انتشارات اندیشه‌سازان آورده‌بودم. برگ‌برگ آن کتاب‌ها بر بادِ جفا رفت. همین یک برگ برایم مانده‌است. آن را به شما تقدیم می‌کنم؛ باشد که وفا کند!

دیگر درفت‌ها هم از تماشای رهگذران فسته شده‌اند.
برگ‌ها، در قُرُقِ بعد از ظهر، پرت می‌زنند
و تنها، گهگاه، از هیاهوی کَلّه سرگردانِ بادی، بیدار شده
غیرکنان در جای خود غلتی می‌خورند و دوباره به فواب می‌روند.

من از پارچوب تنگ و منیمر کلاس به فیابان نگاه می‌کنم که فمیازه‌کشان
در امتدادِ گرم و همیشگی روز، نشسته و پایان کار روزانه را انتظار می‌کشند.

و شما منتظرید تا من برگردم و برایتان
آسمان هنر را در تنگ بی‌قوارهٔ چهارگزینهٔ یک تست، قاب بگیرم.

راستی که چه حاصلهٔ دور و بیهوده‌ای ست از آن سوی میز تا این سوی آن.
ای کاش میزها را جمع می‌کردند
و ما می‌نشستیم و سفرهٔ دلمان را باز می‌کردیم
می‌فندیدیم و شعر می‌فوردیم!

کتابی که در دست دارید از سال ۱۳۸۷ تاکنون، صدها هزار جوان و نوجوان ایرانی را با ادبیات زیبای فارسی آشتی داده‌است؛ وقتی به درک درستی از مفهوم یک بیت یا منظوم نویسنده از یک جمله برسیم، می‌توانیم درمورد آن به داوری بنشینیم؛ بگوییم که از سخن او لذت برده‌ایم یا نه؛ نگاهش را به جهان، انسان، خدا و ... قبول داریم یا نه؛ نظیر این نگاه و مفهوم را در بیت‌ها و عبارتهای دیگری دیده‌ایم یا نه؛ و با این درک درست از معنا و مفهوم بیت است که می‌توان به آرایه‌های ادبی و ساختار دستوری آن نیز پی برد و چه لذتی دارد معنا و دستور و آرایه را به هم گره زدن و گره از تست‌های دشوار دستور و آرایه گشودن.

این کتاب، سنگ بنای آموزش زبان و ادبیات فارسی در مفهوم گسترده آن است. برای پاسخ گفتن به پرسش‌های درک ادبی (قلمرو فکری)، آرایه‌های ادبی (قلمرو ادبی) و دستور و املا (واژه‌ها (قلمرو زبانی)، آشنایی با آموزش‌ها و نکته‌های این کتاب شرط لازم و اساسی برای هر دانش‌آموز و داوطلب کنکور بوده و هست؛ به‌ویژه برای دانش‌آموزان و داوطلبان نظام جدید آموزشی که با رویکرد تازه‌ای به زبان و ادبیات فارسی در آزمون‌های سراسری سال‌های آینده روبه‌رو خواهند بود و گویا به برخی از نکته‌های مطرح شده در آزمون سراسری سال ۹۸ (مانند کاربرد «ماندن» در معنی «گذشتن»، یا معنای برخی واژه‌های خارج از متن اما پرکاربرد در ادب فارسی و ...) تنها در این کتاب اشاره شده‌بود.

فصل اول این کتاب حکایت دیگری دارد و باید صمیمانه بگوییم که فکر نگارش آن، ابتدا برایم آرمانی و دور از دست می‌نمود. در این فصل، برای اولین بار - دست‌کم تا آن جا که من اطلاع دارم - روش خوانش درست شعر و نکته‌ها و ریزه‌کاری‌های آن، تعیین، دسته‌بندی و آموزش داده‌شده‌است؛ ازمین‌رو، این کتاب نه‌تنها برای دانش‌آموزان و داوطلبان ورود به دانشگاه، بلکه برای دانش‌جویان زبان و ادبیات فارسی و هر ایرانی که بخواهد با ادبیات زیبای سرزمینش آشنا شود و از آن بهره‌برد، سودمند است. البته شکی ندارم که گفتنی‌ها در این باره فراوان است و یافته‌ها و اندوخته‌های من بسیار مختصر؛ بنابراین چشم امیدم به شما خوانندگان عزیز، همکاران گرامی و فرهیختگان و ادب‌دوستان بزرگوار است تا یاری‌ام کنید و دیدگاه‌ها و دریافتهای راه‌گشای خود را از من دریغ ندارید.

در همین جا، باید از تلاش همکاران گرامی‌ام، خانم‌ها شیرین ایرانی و مرجان کامرانی و آقای بابک سرافراز که در گردآوری نمونه‌های یاری‌ام رسانده‌اند و هم‌چنین خانم‌ها فرشته صابریان، کبرا مهدیخانی و یاسمن فارابی و آقایان محمد میرزاخانی، امیرحسین هاشمی و دکتر مرتضی حسن‌زاده که زحمت ویراستاری این اثر را برعهده گرفته‌اند و هم‌چنین زحمات جناب مهندس مجید اسمعیلی زارع که حروف‌نگاری، صفحه‌بندی و تنظیمات فنی این کتاب را در ابتدای راه عهده‌دار بوده‌اند، از صمیم قلب سپاس‌گزاری نمایم.

این کتاب از دو فصل تشکیل شده است: در **فصل اول** روش خواندن درست بیت‌ها و شعرها، آرام آرام آموزش داده شده است و از آن جا که مطمئناً یکی از مشکلات بزرگ شما در رویارویی با بیت‌های خارج از کتاب، دشواری خواندن آن بیت‌هاست، از شما می‌خواهم که **فصل اول** این کتاب را با دقت مطالعه کنید و مطمئن باشید که در پایان این فصل، اگر مشکلاتتان برطرف نشده باشد، دست‌کم خیلی کم‌رنگ‌تر خواهد بود.

فصل دوم، شیوه معنادرین بیت‌ها و پیدا کردن تناسب مفهومی (قرابت معنایی) را بین چند بیت، آموزش می‌دهد. کمی سخت است که روش کارمان را در این فصل برایتان توضیح دهم و بهتر است که قدری صبر کنید تا خودتان در فصل دوم با این روش آشنا شوید. (اما اگر خیلی عجله دارید می‌توانید به مقدمه فصل دوم مراجعه کنید.) این فصل از سه بخش تشکیل شده است که شما را با مفهومی‌های رایج در ادبیات عاشقانه، عارفانه و تعلیمی آشنا می‌کند. در پایان هر بخش، مجموعه‌ای از پرسش‌های چهارگزینه‌ای با پاسخ‌های تحلیلی و تفهیمی آمده است، تا هم مطالب آن بخش برایتان دوره شود هم با نکته‌های خاصی که اغلب در تست‌ها مطرح می‌شود، آشنا شوید. در سراسر این کتاب سعی کرده‌ام که صمیمانه در کنار شما باشم و تنهایتان نگذارم؛ امیدوارم که شما هم، هنگام خواندن این کتاب با من همراهی کنید و پیشنهادهای و انتقادهای خود را با من در میان بگذارید.

به امید پیروزی‌تان
هامون سبغی



توضیح: در متن این کتاب، پیش از هر بیت، یک مربع خالی آمده است. اگر شما در همان اولین برخورد با یک بیت، از عهده خواندن و معنادرین آن برآمدید، آن مربع را پر کنید و اگر نه این کار را به زمان دوره و مطالعه دوباره کتاب واگذارید. (می‌توانید از چند رنگ متفاوت نیز استفاده کنید که هر رنگ برای شما معنای ویژه‌ای داشته باشد و ...)

این کتاب را چگونه باید خواند

توضیح کامل و تصویری دکتر هامون سبطی درباره شیوه درست و بهینه بهره‌بردن از این کتاب در تارنمای نشر دریافت www.daryaftpub.com صفحه مطالب آموزشی و تکمیلی مشاهده کنید.

همه مطالب، تست‌ها و آزمون‌های این بخش از تارنمای نشر دریافت برای شما رایگان است؛ فقط کافی است کد تخفیف صد در صدی که در داخل جلد کتاب شما درج شده است را در بخش خرید و دسترسی به این صفحه وارد کنید. بهتر است همین حالا از این امکان تازه و راه‌گشا بهره ببرید بچه‌ها!

فصل اول: چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟

بخش ۱: شناخت واژه‌ها

- ۲ ◀ ۱. درست خواندن واژه‌ها
- ۱۳ ◀ ۲. توجه به کاربردهای «ی»
- ۱۵ ◀ ۳. درنگ یا کسره؟
- ۲۱ ◀ ۴. سرهم خواندن

بخش ۲: شناخت جمله‌ها

- ۳۱ ◀ ۱. حذف اجزای جمله
- ۳۴ ◀ ۲. جمله نامرتب
- ۳۷ ◀ ۳. فاصله‌افتادن بین هم‌پایه‌ها
- ۳۸ ◀ ۴. پیوستگی دو مصراع
- ۴۱ ◀ ۵. جابه‌جایی مصراع‌ها
- ۴۲ ◀ ۶. پیوستگی بیت‌ها (بیت‌های موقوف‌المعانی)
- ۴۴ ◀ ۷. حذف «اگر»
- ۴۵ ◀ ۸. جمله پرسشی منفی (استفهام انکاری)
- ۴۶ ◀ ۹. توجه به کاربردهای «نه»
- ۴۹ ◀ ۱۰. تشخیص منادا
- ۵۱ ◀ ۱۱. جابه‌جایی ضمیر پیوسته
- ۵۴ ◀ ۱۲. ضمیر پیوسته در نقش مفعول
- ۵۵ ◀ ۱۳. ضمیر پیوسته در نقش متمم
- ۵۷ ◀ ۱۴. همراه‌شدن ضمیر «م» با فعل
- ۵۸ ◀ ۱۵. «ی» استمرار
- ۶۰ ◀ ۱۶. مصدر کوتاه (مرخم)

- ۶۱ ◀ ۱۷. «را» ی حرف اضافه
- ۶۴ ◀ ۱۸. «را»ی جانشین کسره (فَكّ اضافه)
- ۶۶ ◀ ۱۹. دو حرف اضافه

۷۵

بخش ۳: واژه‌های کلیدی

- ۷۵ ◀ ۱. اگر
- ۷۶ ◀ ۲. کجا
- ۷۷ ◀ ۳. چون
- ۷۹ ◀ ۴. چه
- ۸۰ ◀ ۵. که
- ۸۳ ◀ ۶. و
- ۸۶ ◀ ۷. به
- ۸۸ ◀ ۸. از: به‌خاطرِ
- ۸۸ ◀ ۹. به‌جای: درحقی
- ۸۹ ◀ ۱۰. بر = پیش = نزد = نزدیک: از نظرِ
- ۹۰ ◀ ۱۱. از آن = بدان: به این دلیل، به‌خاطر این
- ۹۲ ◀ ۱۲- یکی = یک
- ۹۲ ◀ ۱۳. شاید: شایسته است
- ۹۴ ◀ ۱۴. شدن: رفتن
- ۹۴ ◀ ۱۵. دانستن: توانستن
- ۹۵ ◀ ۱۶. ساختن: نواختن
- ۹۵ ◀ ۱۷. ساختن: قصد و آهنگ کردن
- ۹۵ ◀ ۱۸. ساختن: مدارا کردن، کنار آمدن
- ۹۵ ◀ ۱۹. گرفتن: بازخواست کردن
- ۹۶ ◀ ۲۰. گرفتن = درگرفتن: اثر کردن
- ۹۶ ◀ ۲۱. گرفتن = درگرفتن: شعله‌ور شدن، آتش انداختن
- ۹۶ ◀ ۲۲. نمودن: نشان دادن، به‌نظر رسیدن
- ۹۸ ◀ ۲۳. گشتن: دگرگون شدن، تبدیل شدن
- ۹۸ ◀ ۲۴. گشتن: روی گردان شدن، دور شدن
- ۹۸ ◀ ۲۵. ماندن: گذاشتن
- ۹۹ ◀ ۲۶. راست = یقین = حقیقت: به راستی، یقیناً، حقیقتاً
- ۹۹ ◀ ۲۷. سبک: تند و سریع
- ۱۰۰ ◀ ۲۸. خوب: زیبا
- ۱۰۰ ◀ ۲۹. مرغ: پرنده

فصل دوم: چگونه بیت‌ها را معنا کنیم؟

۱۲۱

بخش ۱: مفهومی‌های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه

- ۱۲۱ ◀ ۱. زندگی واقعی در عاشق‌بودن است.
- ۱۲۳ ◀ ۲. تنها حقیقت جهان، عشق است.
- ۱۲۳ ◀ ۳. دلی که عاشق نباشد، دل نیست.
- ۱۲۴ ◀ ۴. مستی عشق
- ۱۲۴ ◀ ۵. جاودانگی عشق
- ۱۲۶ ◀ ۶. شوق و اشتیاق عاشق حتی با رسیدن به معشوق کم نمی‌شود.
- ۱۲۶ ◀ ۷. رهایی‌ناپذیری عشق
- ۱۲۸ ◀ ۸. اسیر عشق در پی رهایی نیست.
- ۱۲۸ ◀ ۹. حال عاشق را تنها عاشق می‌فهمد و بس.
- ۱۲۹ ◀ ۱۰. عشق آموختنی نیست.
- ۱۳۰ ◀ ۱۱. عشق بیان‌کردنی نیست.
- ۱۳۲ ◀ ۱۲. عشق پنهان‌کردنی نیست.
- ۱۳۲ ◀ ۱۳. عشق و رسوایی
- ۱۳۴ ◀ ۱۴. در پیری عاشق‌شدن
- ۱۳۴ ◀ ۱۵. نصیحت‌ناپذیری عاشق
- ۱۳۵ ◀ ۱۶. جمع‌نشدن عشق و آسودگی
- ۱۳۵ ◀ ۱۷. بی‌خوابی عاشق
- ۱۳۶ ◀ ۱۸. جمع‌نشدن عشق و پرهیزگاری
- ۱۳۷ ◀ ۱۹. جمع‌نشدن عشق و شکیبایی
- ۱۳۸ ◀ ۲۰. لزوم تحمل سختی‌ها در راه عشق
- ۱۳۹ ◀ ۲۱. عاشق‌شدن کار هر کسی نیست!
- ۱۴۰ ◀ ۲۲. شیرینی وصال، تلخی فراق را از میان می‌برد.
- ۱۴۰ ◀ ۲۳. امیدواری و استقامت عاشق در راه عشق
- ۱۴۱ ◀ ۲۴. وفاداری عاشق و بی‌وفایی معشوق
- ۱۴۲ ◀ ۲۵. عاشق در پی خواسته‌های خود نیست.
- ۱۴۲ ◀ ۲۶. عاشق تسلیم معشوق است.
- ۱۴۳ ◀ ۲۷. هر چه از دوست می‌رسد نیکوست.
- ۱۴۳ ◀ ۲۸. دشنام‌دوستی!
- ۱۴۴ ◀ ۲۹. خوش‌داشتن بیداد یار
- ۱۴۵ ◀ ۳۰. غم‌پرستی

۱۴۶. ۳۱. پاکبازی
۱۴۷. ۳۲. جان‌فشانی
۱۴۸. ۳۳. عیب‌پوشی عاشقانه
۱۴۹. ۳۴. آن
۱۴۹. ۳۵. روی زیبا نیازی به آرایش و پیرایه ندارد.
۱۵۰. ۳۶. یگانگی معشوق
۱۵۰. ۳۷. کسی از عشق یار در امان نیست.
۱۵۱. ۳۸. بسیاری عاشقان یار
۱۵۲. ۳۹. عشقِ دورادور
۱۵۲. ۴۰. دیدن روی زیبا عیب نیست.
۱۵۲. ۴۱. زبان نگاه
۱۵۳. ۴۲. محو یار شدن
۱۵۳. ۴۳. رمیدن عاشق
۱۵۴. ۴۴. تأثیر آه
۱۵۴. ۴۵. رویدن گل از مزار عاشق
۱۵۵. ۴۶. بنفشهٔ غمگین
۱۵۵. ۴۷. نرگس بیمار
۱۵۶. ۴۸. اغراق در گریستن
۱۵۷. ۴۹. غبار و توتیا
۱۵۷. ۵۰. تشبیه گیسوی یار به زنجیر
۱۵۸. ۵۱. تشبیه ابروی یار به محراب

۱۷۸

بخش ۲: مفهوم‌های رایج در ادبیات غنایی عارفانه

۱۷۹. ۱. توجه به دل
۱۸۰. ۲. دل پاک
۱۸۱. ۳. خدا در کنار ماست.
۱۸۲. ۴. وجود خدا آشکار است.
۱۸۳. ۵. جلوهٔ خدا در پدیده‌ها
۱۸۳. ۶. همه چیز را زیبا دیدن
۱۸۴. ۷. عامل همهٔ کارهای ما خداست.
۱۸۵. ۸. وحدت وجود
۱۸۶. ۹. اختیار عارف در دست خداست.
۱۸۷. ۱۰. از عشق زمینی به عشق آسمانی رسیدن
۱۸۸. ۱۱. از زیبایی انسان به زیبایی خدا رسیدن

- ۱۸۸ ◀ ۱۲. عشق مایهٔ کمال وجود انسان است.
- ۱۹۰ ◀ ۱۳. عشق در سرشت انسان است.
- ۱۹۰ ◀ ۱۴. عشق امانت الهی است.
- ۱۹۱ ◀ ۱۵. عشق مایهٔ آفرینش انسان شد.
- ۱۹۲ ◀ ۱۶. ازلی بودن عشق
- ۱۹۲ ◀ ۱۷. رانده شدن انسان از نزد خدا و میل به بازگشت
- ۱۹۴ ◀ ۱۸. ابدی بودن عشق
- ۱۹۵ ◀ ۱۹. تقابل عشق و عقل
- ۱۹۷ ◀ ۲۰. تقابل تشرّع و عرفان
- ۱۹۸ ◀ ۲۱. ارزش دل شکسته
- ۱۹۹ ◀ ۲۲. دوری از زهد ریایی
- ۲۰۱ ◀ ۲۳. همه مستاند، فقط تظاهر به هشیاری می‌کنند!
- ۲۰۱ ◀ ۲۴. وارستگی
- ۲۰۲ ◀ ۲۵. برای رسیدن به حقیقت باید از دنیا برید.
- ۲۰۳ ◀ ۲۶. در دل عارف فقط عشق خداست.
- ۲۰۳ ◀ ۲۷. خود را هیچ‌انگاشتن
- ۲۰۴ ◀ ۲۸. فناء فی الله
- ۲۰۵ ◀ ۲۹. تو خود حجاب خودی
- ۲۰۶ ◀ ۳۰. از خود بی خود شدن و رازداری عارفانه
- ۲۰۷ ◀ ۳۱. بی توجهی به بهشت
- ۲۰۷ ◀ ۳۲. نه دنیا نه آخرت، فقط خدا
- ۲۰۹ ◀ ۳۳. دولت فقر
- ۲۱۰ ◀ ۳۴. نیاز به راهنما
- ۲۱۱ ◀ ۳۵. کوشش بیهوده به از خفتگی
- ۲۱۲ ◀ ۳۶. خوش باشی
- ۲۱۳ ◀ ۳۷. دم‌غنیمت‌شماری
- ۲۱۴ ◀ ۳۸. توجه به بی‌اعتباری وجود انسان
- ۲۱۵ ◀ ۳۹. تأثیر مثبت موسیقی و هنر بر روح انسان
- ۲۱۶ ◀ ۴۰. دلبستگی به زادگاه (ایران)
- ۲۱۷ ◀ ۴۱. ناسازگاری روزگار با اهل هنر و دانش
- ۲۱۸ ◀ ۴۲. چیرگی نابخردان
- ۲۱۹ ◀ ۴۳. مردم‌گریزی
- ۲۱۹ ◀ ۴۴. به‌سامان کردن اوضاع
- ۲۲۰ ◀ ۴۵. همت کردن برای هدف‌های بزرگ

- ۲۳۹ ◀ ۱. آشتی‌جویی و مدارا
- ۲۴۰ ◀ ۲. بدی را با خوبی پاسخ‌دادن
- ۲۴۱ ◀ ۳. لطف و خشم، هریک به جای خود
- ۲۴۱ ◀ ۴. با بدان بدبودن
- ۲۴۳ ◀ ۵. ستایش دادگری و نکوهش بیدادگری
- ۲۴۴ ◀ ۶. ستم‌ستیزی
- ۲۴۵ ◀ ۷. از خودگذشتگی و ایثار
- ۲۴۵ ◀ ۸. ترجیح دیگران بر خود (غم‌خواری مردم)
- ۲۴۶ ◀ ۹. درویش‌نوازی و دست‌گیری دوستان
- ۲۴۷ ◀ ۱۰. در نکوهش زراندوزی و خست
- ۲۴۹ ◀ ۱۱. کار را به کاردان سپردن
- ۲۴۹ ◀ ۱۲. دوراندیشی و آینده‌نگری
- ۲۵۰ ◀ ۱۳. در نومیدی بسی امید است.
- ۲۵۱ ◀ ۱۴. راست‌گویی و دفاع از حقیقت
- ۲۵۱ ◀ ۱۵. قناعت و خرسندی
- ۲۵۳ ◀ ۱۶. پرهیز از فرزون‌خواهی
- ۲۵۳ ◀ ۱۷. مناعت و بلندطبعی (عزّتِ نفس)
- ۲۵۴ ◀ ۱۸. از بازوی خود، نان خوردن
- ۲۵۵ ◀ ۱۹. تن‌ندادن به زندگی ذلت‌بار
- ۲۵۵ ◀ ۲۰. فروتنی
- ۲۵۶ ◀ ۲۱. انتقادپذیری
- ۲۵۷ ◀ ۲۲. پرهیز از ظاهرسازی
- ۲۵۸ ◀ ۲۳. اصل و نسب اهمیت ندارد.
- ۲۵۸ ◀ ۲۴. اصالت ذات
- ۲۶۰ ◀ ۲۵. دوری از همنشین بد
- ۲۶۰ ◀ ۲۶. ناپایداری دنیا
- ۲۶۱ ◀ ۲۷. از دست‌رفتنِ قدرتِ دنیایی
- ۲۶۳ ◀ ۲۸. توجه به گذر سریع عمر
- ۲۶۳ ◀ ۲۹. حسرت بر جوانی از دست‌رفته
- ۲۶۴ ◀ ۳۰. پشیمانی از تلف کردن عمر
- ۲۶۵ ◀ ۳۱. غنیمت‌شمردن دوران جوانی
- ۲۶۶ ◀ ۳۲. برج گذاشتن نام نیک

- ۲۶۸ ◀ ۳۳. آخرت‌اندیشی
- ۲۶۸ ◀ ۳۴. شهیدان زنده‌اند!
- ۲۶۹ ◀ ۳۵. اندیشیده سخن گفتن
- ۲۷۰ ◀ ۳۶. کم‌گویی و گزیده‌گویی
- ۲۷۰ ◀ ۳۷. سود و زیان زبان
- ۲۷۱ ◀ ۳۸. سفارش به خاموشی
- ۲۷۲ ◀ ۳۹. راز دل را بر زبان نیاوردن
- ۲۷۳ ◀ ۴۰. غیبت‌نکردن
- ۲۷۳ ◀ ۴۱. افشاگری زبان
- ۲۷۴ ◀ ۴۲. از کوزه همان برون تراود که در اوست.
- ۲۷۵ ◀ ۴۳. توجّه به نشانه‌های خدا در جهان آفرینش
- ۲۷۶ ◀ ۴۴. ناگشودنی بودن رازهای هستی
- ۲۷۶ ◀ ۴۵. توصیف‌ناپذیری خدا
- ۲۷۷ ◀ ۴۶. روزی‌رسانی خدا و تلاش برای روزی به‌دست آوردن
- ۲۷۸ ◀ ۴۷. عیب‌پوشی خدا
- ۲۷۹ ◀ ۴۸. همه کم و زیاد شدن‌ها به دست خداست.
- ۲۸۰ ◀ ۴۹. سررشته همه کارها به دست خداست.
- ۲۸۱ ◀ ۵۰. جبرگرایی
- ۲۸۲ ◀ ۵۱. از مرگ گریزی نیست.
- ۲۸۳ ◀ ۵۲. از ماست که بر ماست.
- ۲۸۴ ◀ ۵۳. دوری از خواهش‌های نفسانی
- ۲۸۵ ◀ ۵۴. روح مهم‌تر است از جسم.
- ۲۸۵ ◀ ۵۵. برتری سیرت بر صورت
- ۲۸۶ ◀ ۵۶. همه موجودات، خدا را می‌ستایند.
- ۲۸۷ ◀ ۵۷. دوری از تعصب‌های بی‌جا
- ۲۸۷ ◀ ۵۸. امید به بخشایش خدا

۳۰۵

تست‌های سنجشی

۳۵۷

پاسخ تست‌های سنجشی

فصل اول

چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟

شاید این حکایت را شنیده باشید که از افسر شکست خورده‌ای پرسیدند: «چرا در جنگ شکست خوردید؟» گفت: «به هزار و یک علت.» گفتند: «و آن هزار و یک علت؟» جواب داد: «اول این که مهماتمان تمام شده بود...» گفتند: «کافی است. هزارتای دیگرش را نمی‌خواهد بگویی!»

در این چند سال نیز بسیار برایم پیش آمده که دانش‌آموزانم به همین شیوه کاملاً قاطع و منطقی (!) مرا - یا در واقع، خود را - خلع سلاح می‌کنند؛ مثلاً وقتی از آن‌ها می‌پرسم: «چرا نتوانستید به این سؤال پاسخ دهید؟! مفهوم بیت اول که مشخص است، نظیر بیت دوم را هم که سر کلاس...»، حرفم را قطع می‌کنند و می‌گویند: «آقا ما اصلاً نتوانستیم این بیت‌ها را بخوانیم!»

خُب، این مشکل کوچکی نیست؛ درست خواندن شعر، کلی فوت‌وفن دارد؛ مهارت می‌خواهد و این مهارت به دست نمی‌آید مگر با آموزش و تمرین؛ آموزش و تمرینی که باید در طول سال‌های تحصیلی آرام‌آرام سر کلاس‌های ادبیات حاصل شود؛ یعنی شما باید خودتان بیت‌ها و شعرها را بخوانید و معلم کمکتان کند؛ شما باید ابتدا خودتان بیت‌ها را معنی کنید و آن‌گاه معلم تصحیح و تکمیل کند و... البته به دلایلی، متأسفانه این شیوه، شیوه رایج تدریس ادبیات در کلاس‌های درس ما نیست؛ بنابراین عجیب نیست که شما نیز مانند اغلب دانش‌آموزان من از این مهارت محروم مانده باشید؛ پس وقت را هدر ندهید و با حوصله و دقت، مطالب این فصل را مطالعه کنید. در این فصل نکته‌های مهمی را که برای خواندن درست بیت‌ها به کار می‌آید، با هم بررسی می‌کنیم. مطمئناً بدون دانستن این نکته‌ها، سعی برای خواندن، معنا کردن و مقایسه کردن مفهوم بیت‌های جدید و خارج از متن کتاب درسی، کاریست دشوار و حدوداً بی‌ثمر؛ بدون مهمات که نمی‌توانید در جنگ پیروز شوید؛ پس کمر همت ببندید و خودتان را به این دانسته‌ها مجهز کنید!

شکستگی واژه‌ها

۱. درست خواندن واژه‌ها

بسیاری واژه‌ها از نظر نوشتاری یکسان هستند اما تلفظ و معنای متفاوتی دارند؛ مثل «گُل» و «گِل» یا «کُند» و «کَند». گاهی به گمان خودمان می‌توانیم یک بیت را بخوانیم، اما هرچه بیشتر می‌خوانیم، کم‌تر می‌فهمیم! در این موارد حتماً به این نکته توجه داشته‌باشیم که:

نکند یک واژه را به شیوه دیگری باید تلفظ کرد؟

برای نمونه در بیت:

□ شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می‌گذرند (فارسی دهم)
 بعید است شاعر درباره یک «بُز» حرف زده باشد!
 بله، این واژه «بُزی» نیست، بلکه برای سروسامان گرفتن معنای بیت، باید آن را «بِزی» بخوانیم؛ فعل امر از مصدر زیستن.

احتمالاً این جمله از متن حکایت طرّاران (در کتاب فارسی دهم) را نیز به یاد دارید:
 □ طرّار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزی داشت و در آن کوچه فروشد.
 بعید است در این جا کسی «بُز» را به گونه دیگری بخواند اما «فروشد» را همه درست نمی‌خوانند!
 اگر «فرو شد» را به شیوه معمول «فروشَد» بخوانیم، با جمله منطقی و سامانمندی روبه‌رو نمی‌شویم و این نکته باید ما را به این سو ببرد که «فروشَد» را به شکل دیگری بخوانیم؛ بله، «فرو شُد» (داخل رفت).
 توجه به چنین نکته‌هایی هنگام خواندن بیت‌ها و شعرها کار خیلی سختی نیست، اما خیلی مهم است!
 خُب، حالا این بیت را بخوانید ببینم:

□ در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است / تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم
 حافظ
 احتمال دارد که آخرین واژه این بیت را، «رُستم» خوانده‌باشید؛ اما با توجه به مضمون عاشقانه و عارفانه بیت، بعید است که سروکله «رستم دستان» در این بیت پیدا شود! پس «رستم» را به شکل دیگری بخوانید.



بله، «رُستَم»؛ و حالا می‌شود بیت را معنا کرد: در راه عشق پس از مرگ نیز خطرهای بسیاری در کمین عاشق است؛ مبادا و هرگز به خود نگو که اگر عمرم به پایان برسد از سختی‌های عشق خواهم رهید؛ پس:

کله «رُستَم» را با «رُستَم» اشتباه نگیریم.

تمرین: در بیت‌های زیر «رُستَم» منتظر شماست تا پیدایش کنید؛ مراقب باشید که او را با «رُستَم» اشتباه نگیرید!

۱. خود را ز بد و نیک جدا کردم و رفتم / رستم ز خودی^۱، رخ به خدا کردم و رفتم
اوحدی مراغه‌ای
۲. من رستم کمان کشم اندر کمین شب / خوش باد خوابِ غفلتِ افراسیابشان
خاقانی شروانی
۳. از غم هستی چو رستم غمگسار آمد به دست / چون گسستم رشته‌ اغیار، یار آمد به دست
فیض کاشانی
۴. نامه در مرغ نامه‌بر^۲ بستم / کاو^۳ رساند به شاه من رستم
اوحدی مراغه‌ای

پاسخ: حتماً شما هم «رُستَم» را در بیت‌های دوم و چهارم شناختید!

کله «نیم» در شعر قدیم معمولاً «نی‌آم» است، یعنی «نیستیم».

به این بیت زیبا نگاه کنید:

- من آن نیم که به نیرنگ، دل دهم به کسی / بلای چشمِ کبود تو، آسمانی بود!
صائب تبریزی
- تمرین:** در کدام بیت‌ها «نیم» باید «نیم» خوانده شود؟
۱. خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس / کز برای سیم^۴ بنمایم کسی را پای بوس
فرخی بزدی
۲. نیم چون خاکیان آوده‌گرد کدورت‌ها / صفای چشمه مهتاب دارد، جان پاک من
رهی معیری
۳. من آن نیم که یکسره، تدبیر مملکت / تسلیم هرزه‌گرد قضا و قدر^۵ کنم
میرزاده عشقی
۴. صد مُلک دل به نیم نظر می‌توان خرید / خوبان در این معامله تقصیر^۶ می‌کنند
حافظ
۵. سببکی^۷ نیم سرخ و نیم زرد / از گل و زعفران حکایت کرد
مولانا

پاسخ: بیت‌های اول، دوم و سوم. در دو بیت دیگر «نیم» همان نیم خودمان است؛ یعنی نصف یا نصفه.

۱. خودی: نفس، وجود مادی، خود را به حساب آوردن

۲. مرغ نامه‌بر: کبوتر نامه‌رسان

۳. کاو: که او

۴. سیم: نقره، معمولاً مجاز از سکه نقره یا همان (دِرَم) است.

۵. هرزه‌گرد قضا و قدر: قضا و قدر به فردی بی‌هدف و هرزه‌گرد تشبیه شده‌است که نمی‌داند می‌خواهد به کجا برود. شاعر

می‌گوید: من ایرانی، کسی نیستم که سرنوشت کشورم را به قضا و قدر هرزه‌گرد، بسپارم.

۶. خوبان: زیبارویان / تقصیر: کوتاهی

۷. سببکی: سبب کوچکی

کج «مهر» و «مهر» را با هم اشتباه نگیریم. شاعران قدیم از این دو کلمه، بسیار برای پدید آوردن جناس ناقص استفاده کرده‌اند.

- ای مهر تو در دل‌ها، وی^۱ مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سر تو در جان‌ها (فارسی دهم) سعدی
- این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان / کس را خبر مکن که کجا می‌فرستمت خاقانی
- تمرین:** مشخص کنید که در بیت‌های زیر «مهر» به کار رفته است یا «مهر». (دقت داشته باشید که «مهر» هم به معنای «محبت و عشق» است و هم به معنی «خورشید».)
- ۱. چرا مهر خموشی از لب گفتار بردارم / که روشن خانه‌ام، زین روزن مسدود می‌گردد صائب تبریزی
- ۲. همچو ذره در هوای مهر تو / نیست خسرو را دمی صبر و ثبات امیر خسرو دهلوی
- ۳. باده پیش آر که از عکس می و مهر رخت / در دلم گویی که صد خورشید تابان رفته است خواجوی کرمانی
- ۴. نهاد بر لب من لب، نماند جای سخن / که مهر کرد به انگشتی دهان مرا امیر خسرو دهلوی
- ۵. اگر از شکوه خاموشم نه خرسندی‌ست، می‌خواهم / که در دیوان محشر مهر از این طومار بردارم صائب تبریزی

پاسخ:

۱. «مهر از لب برداشتن» کنایه است از سخن گفتن و سکوت را شکستن.
۲. در هوای مهر تو: در آرزوی خورشید جمال تو یا در آرزوی عشق تو («مهر» این‌جا ایهام دارد).
۳. مهر رخت: خورشید چهره‌ات (البته می‌شود در این مورد، «مهر» را «عشق» هم معنی کرد؛ پس «مهر» این‌جا هم ایهام دارد).
۴. معمولاً بر نگین انگشتر پادشاهان، نقش مهر سلطنتی حک شده بود و آن‌ها با انگشتر خود نامه‌ها و فرمان‌ها را مهر می‌کردند. در این‌جا، شاعر دهان یار خود را از نظر کوچکی و ظرافت به نگین انگشتر مانند کرده است.
۵. «مهر از نامه برداشتن» یعنی نامه سر به مهر (محرمانه) را باز کردن و خواندن.

کج به آن چه در ظرف شراب ته‌نشین می‌شود «درد» می‌گویند؛ آن را با «درد» اشتباه نگیریم.

- درد از شراب کمی تلخ‌تر است و «دردی‌کش» کنایه از عاشق واقعی است که تلخی‌های عشق را به‌جان می‌خورد؛ نمونه:
- پیر دُردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور / خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد حافظ
- (معنای مصراع دوم: خدایی بسیار عطابخش و خطاپوش دارد.)
- دُرد می‌کش که تا دوا یابی / دُرد می‌نوش تا صفا یابی شاه نعمت‌الله ولی
- قصه است این، قصه، آری قصه دُرد است (فارسی دوازدهم) اخوان ثالث

۱. وی: در این‌جا، مخفف «وای» است.



کج «گُل» و «گِل» را که می‌توانید از هم تشخیص دهید؟

تمرین: در کدام بیت «گُل» می‌بینید و در کدام بیت «گِل»؟

امیرخسرو دهلوی

۱. تا گل از شرم رویت آب شود / یک زمان برفکن ز چهره نقاب

سعدی

۲. به سبزه کجا تازه گردد دلم / که سبزه بخواهد دمید از گلم

اقبال لاهوری

۳. ما همه با سوز دل صاحب‌دلیم / ورنه نقش باطل آب و گلیم

خواجوی کرمانی

۴. مهر رخسار تو در دل نتوان داشت نهان / که به گل چشمه خورشید نهان نتوان کرد

پاسخ:

۱. معنای بیت: نقاب از چهره برگیر تا گُل از خجالت آب شود و دیگر ادعای زیبایی نکنند! (چهره‌ات از گل زیباتر است!)

۲. معنای بیت: با دیدن سبزه و چمن، دلم تازه و شاد نمی‌شود زیرا به زودی از گِل وجود من سبزه خواهد رویید. (خواهم مرد و خاک خواهم شد.)

۳. معنای بیت: سوز دل و درد عشق، انسان را صاحب شناخت و شعور می‌کند، وگرنه انسان چیزی جز نقشی از آب و گِل نیست. (فقط جسم است و ارزشی ندارد.)

۴. معنای مصراع دوم: نمی‌توان چشمه خورشید را گِل گرفت و پنهان کرد. (حقیقت پنهان نمی‌ماند.)

کج «جو» هم می‌تواند «جوبیار» باشد، هم گونه‌ای از غلات (گندم و جو).

باید بدانید که «جو» در معنی نوعی غله، واحد وزن نیز بوده است؛ نمونه:

سعدی

□ چه خوش گفت آن تهی‌دستِ سلحشور / جوی زر بهتر از پنجاه من زور

در این بیت، «جُوی» در معنی «یک جو» است و باید آن را «JOVI» خوانند.

تمرین: در کدام یک از بیت‌های زیر «جوی» به معنای «جوبیار» است؟

سعدی

۱. کم‌آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گِل

اقبال لاهوری

۲. در جوی روان ما بی‌منت طوفانی / یک موج اگر خیزد آن موج ز جیحون به

سعدی

۳. به جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی / چرا نظر نکنی یار سروبالا را

سعدی

۴. صد گنج شایگان^۱ به بهای جوی هنر / منت بر آن که می‌دهد و حیف بر من است

سعدی

۵. بکوش امروز تا گندم بپاشی / که فردا بر جوی قادر نباشی

فردوسی

۶. به گفتار داندگان راه جوی / به گیتی بیوی و به هر کس بگوی

پاسخ: بیت‌های دوم و سوم. (در بیت ششم، «جوی» فعل امر است از مصدر جُستَن.)


۱. شایگان: شاهانه // معنای بیت: سپاس بر پادشاه فرهیخته‌ای که به پاس یک جو هنر که در شاعران سرزمینش است،

گنج‌های شاهانه خود را نثار آن شاعران می‌کند و حیف بر من شیرین‌سخن که کسی قدرم را نمی‌داند! (معلوم است سعری دِهار

مسئلات فار اقتصاری پوره هنگام سرورن این بیت!)

 حرف اضافهٔ «به» را با صفت برتر «به» اشتباه نگیریم.

- به که مشغول به این شغل نسازی خود را / این نه کاریست مبادا که ببازی خود را
و حشی باقی
«به» در آغاز بیت صفت برتر است و در ادامه حرف اضافه.
- یکی دوستی را که زمان‌ها ندیده بود، گفت: کجایی که مشتاق بوده‌ام؟ گفت: مشتاقی به که ملولی
سعدی
(مشتاق بودن بهتر است از خسته شدن.)^۱


 «سر» هم گاهی با «سِر» اشتباه می‌شود.

تمرین: در بیت‌های زیر «سر» و «سِر» را پیدا کنید.

۱. ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سر تو در جان‌ها (فارسی دهم)
سعدی
۲. گر ز سر عشق او داری خبر / جان بده در عشق و در جانان نگر
مولانا
۳. در این سرما، سر ما داری امروز / دل عیش و تماشا داری امروز
سعدی
۴. چون سر کس نیستت، فتنه مکن دل مبر / چون که ببردی دلی، پردهٔ او را مدر
سعدی
۵. افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع / شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
حافظ

پاسخ:

۱. سر، سِر
۲. سِر
۳. سر (سر کسی داشتن: قصد دیدار یا بودن با کسی را داشتن)
۴. سر؛ معنای مصراع اول: وقتی خیال بودن با کسی را نداری، فتنه‌گری نکن و دل از او نبر.
۵. سِر (راز خلوتیان، «عشق» است و عشق چون آتش، پس شمع اگر قصد بر زبان آوردن عشق را داشته باشد، زبانش آتش می‌گیرد!)

 «بُد» مخفف فعل «بود» است؛ آن را با صفت «بَد» اشتباه نگیریم.

برای نمونه در مصراع «بند مرغ را پیش تیرش گذر» از داستان «گردآفرید» در کتاب فارسی دهم، «تَبُد» همان «نبود» خودمان است.

تمرین: در بیت‌های زیر «بُد» را از «بَد» جدا کنید.

۱. بگفتند کای نیک‌دل شیر زن / پر از غم بد از تو دل انجمن (فارسی دهم)
فردوسی
۲. چنان بد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب (فارسی یازدهم)
فردوسی
۳. یکی شادمانی بد اندر جهان / میان کهان و میان مهان
فردوسی

۱. منظور این است که مشتاق دیدارم باشی بهتر است تا این که از دیدنم خسته شوی (معادل ضرب‌المثل «دوری و دوستی» است).

۳. تا فراق تو به غارت **نبرد** جان «همام» / به شفاعت ز درِ وصل تو باز آمده‌ام
 همام تبریزی
 ۴. به گردن کشان گفت شاه جهان / که با او که جوید **نبرد** از مِهان^۱
 فردوسی
 ۵. **نبرد** سر تاجداران کسی / که با تاج بر تخت ماند بسی^۲
 فردوسی
 ۶. جمشید جز حکایت جم از جهان **نبرد** / زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی
 حافظ

پاسخ:

۱. نَبَرْد
 ۲- نَبَرْد
 ۳- نَبَرْد
 ۴- نَبَرْد
 ۵. نَبَرْد (نمی‌بَرْد)
 ۶- نَبَرْد

کله فعل‌های ساخته‌شده از سه مصدر «**کشتن**»، «کاشتن = **کِشتن**» و «**کشیدن**» گاهی با هم اشتباه می‌شوند.

تمرین: در بیت‌های زیر، مصدر فعل‌های مشخص‌شده را پیدا کنید.

۱. به کدام مذهب است این، به کدام مِلّت است این / که **کشند** عاشقی را که^۳ تو عاشقم چرابی؟
 عراقی
 ۲. گرچه می‌گفت که زارت **بکشم**، می‌دیدم / که نهانش نظری با من دل سوخته بود
 حافظ
 ۳. برفتنند و هر کس درود^۴ آن چه **کشت** / نماند به جز نام نیکو و زشت
 سعدی
 ۴. شب با هزار چشم درخشان و پر ز خون / سر **می‌کشند** به بستر عشاق بی‌گناه
 فروغ فرخزاد
 ۵. گر **می‌کشندم** و ر^۵ **می‌کشندم** / گردن نهادم چون پایبندم
 خواجوی کرمانی

پاسخ:

۱. کُشتن
 ۲. کُشتن
 ۳. کِشتن = کاشتن
 ۴. کشیدن
 ۵. کُشتن، کشیدن

کله مصدر «**هشتن** = هلیدن» به معنای «**گذاشتن و رهاکردن**» است پس گاهی «**بهشت**» یعنی «گذاشت یا رها کرد»؛ هم‌چنین گاهی «**هشت**» عدد «**هشت**» نیست بلکه فعل ماضی ساده از مصدر «**هشتن**» است.

- همی کشت و همی گُفت ای دریغا / ببااید کشت و هشت و رفت از این دشت
 باباطاهر

۱. از مِهان: از میان بزرگان
 ۲. معنای بیت: سلطنت کسی که با کشتن پادشاهان دیگر به قدرت برسد، چندان پایدار نخواهد ماند.
 ۳. که: به این خاطر که
 ۴. دُرودَن: دروکردن محصول
 ۵. وَر: مخفف «و اگر»؛ معنای بیت پنجم: اگر مرا می‌کشند یا به سوی خود می‌کشند، به خواست و ارادهٔ یار گردن نهادام زیرا پایبند و اسیر هستم و از خود اختیاری ندارم.



معنای بیت: می کاشت و می گفت: افسوس که در این دنیا باید کاشت و گذاشت و رفت (دنیا برای کسی پایدار نمی ماند).

□ نه من از پردهٔ تقوا به در افتادم و بس / پدرم نیز بهشتِ ابد از دست بهشت
حافظ
معنای بیت: فقط من از مسیر زهد و تقوا خارج نشده‌ام، پدرم نیز (منظورش حضرت آدم است) برخلاف دستور خدا عمل کرد و به همین دلیل، بهشت را که قرار بود خانهٔ جاوید او باشد، از دست گذاشت (رها کرد). درواقع حافظ می خواهد بگوید که عصبان و نافرمانی، در ذات انسان نهفته است و گویی ما از حضرت آدم آن را به ارث برده ایم! حتماً توجه دارید که «بهشت» در مصراع دوم جناس تام (همسان) زیبایی نیز به وجود آورده است زیرا ابتدا به معنای «فردوس» است و در پایان بیت به معنی «گذاشت».

تمرین: در کدام یک از بیت‌های زیر، فعلی از مصدر «هشتن» دیده می شود؟

- ۱. چون فتنه شدم بر رخت ای حور بهشتی / رفتی و مرا در غم خود، زار بهشتی
اوحدی مراغه‌ای
□ ۲. اگر تو روی نخواهی نمود روز قیامت^۱ / به دوزخم بر از این ره، که من نه مردِ بهشتم
اوحدی مراغه‌ای
□ ۳. زین بیش مده وعده به فردای بهشتم^۲ / کامروز، به نقد^۳ از رخ او خانه بهشت است
اوحدی مراغه‌ای
□ ۴. جهان و هر چه در او هست با نعیم^۴ بهشت / نه نعمتی است که باز آورد فقیر از دوست^۵
سعدی
□ ۵. جز یاد تو بر خاطر من نگذرد ای جان / با آن که به یکبارهام از یاد، بهشتی
سعدی

پاسخ: در مصراع دوم بیت اول و در بیت پنجم.

کلمه «گرد» و «گردد» را با هم اشتباه نگیرید.

«گرد» در گذشته بیش تر به معنای «دور و بر» به کار می رفته است؛ مثال: «گرد این کار نگرده». «گرد کردن» نیز به معنای «جمع کردن» بوده است و «گردآوردن» امروزه نیز در همین معنا به کار می رود. اما «گرد» از قدیم تا حالا همین «گرد و غبار» خودمان بوده و هست. (که هر روز زیارت‌تر هم می شود!)

تمرین: در بیت‌های زیر «گرد» را از «گردد» تفکیک کنید.

- ۱. به جای سرمه‌ام از خاک کوی او گردی / برای روشنی چشم اشک بار بیار
خواجوی کرمانی
□ ۲. زلف گرد آور که بازم دل^۱ پریشان می شود / روی پنهان کن که بازم دیده حیران می شود
امیرخسرو

۱. معنای مصراع اول: اگر قرار نیست که در روز قیامت تو چهره‌ات را به من نشان دهی.

۲. ضمیر «م» در پایان «بهشت» متمم است به معنای «به من».

۳. به نقد: نقداً، همین حالا

۴. نعیم: نعمت

۵. معنای مصراع دوم: آن چنان نعمتی نیست که درویش را از توجه به دوست (خدا) باز آورد و او را به سوی خود جلب کند.

۶. بازم دل = باز دلم

- ۳. گردِ مغان^۱ گرد و باده‌های مغانه / تا به کجا می‌رسد حدیثِ زمانه
اوحدی مراغه‌ای
- ۴. چرخِ گرد از هستی من گر برآرد گو برآر / دور بادا دور از دامانِ نامم گرد ننگ
هاتف اصفهانی
- ۵. یارِ گرد وفا نمی‌گردد / حاجتی زو^۲ روا نمی‌گردد
انوری
- ۶. سرمِ فدات، چو تیغ تو گرد سر گردد^۳ / دلم نماند که تیر تو را سپر گردد^۴
امیرخسرو دهلوی
- ۷. قاصدک، هان چه خبر آوردی؟ / از کجا، وز که خبر آوردی؟ / خوش‌خبر باشی، اما، اما / گرد بام و درِ من / بی‌ثمر
می‌گردد / انتظار خبری نیست مرا
اخوان ثالث
- ۸. همگنان خاموش / گرد بر گردش، به کردارِ صدف برگرد مروارید / پای تا سر گوش (فارسی دوازدهم)
اخوان ثالث

پاسخ:

۱. معنای بیت: گرد و غبار کوی او را به جای سرمه برای من بیاور تا چشم خونبارم روشن شود. شبیه به این مضمون را در کتاب درسی نیز داشتیم:
- به دو چشم خون‌فشانم، هله ای نسیم رحمت / که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
شهریار
۲. گرد آور: جمع کن؛ شاعر به یار خود می‌گوید، زلف پریشان‌ت را جمع کن و گرنه دوباره دلم پریشان می‌شود و ...
۳. گردِ مغانِ گرد (بچرخ) و باده‌های مغانه: توجهات به باده‌فروشان و باده‌اصیل ایشان باشد. (دنیا را به مستی بگذران.)
۴. در هر دو مورد باید «گرد» خوانده شود. معنای بیت: اگر روزگار غبار از خاک بدنم برآرد و هستی مرا به باد دهد، بگو بده، ملالی نیست اما مبدا که غبار ننگ و رسوایی بر دامان وجودم بنشیند.
۵. یار، گرد وفا نمی‌گردد (گرد کاری گشتن: به کاری توجه داشتن، قصد انجام کاری داشتن)
۶. چو تیغ تو گرد سر گردد: اگر شمشیر تو دور سر من بچرخد (اگر قصد داری مرا بکشی).
۷. گردِ بام و درِ من (دورِ خانه من)
۸. گرد بر گردش (دور تا دورش)

کلمه «مِن بَعْد» یعنی «بعد از این» اما گاهی از دو واژه «مِن» و «بَعْد» تشکیل شده‌است.

۱. مغان: پیشوایان زرتشتی که پس از اسلام نیز اجازه درست کردن شراب داشتند و معمولاً بهترین شراب‌ها در بساط آن‌ها یافت می‌شد. در ادبیات ما معمولاً هم‌ردیف ساقیان و باده‌فروشان هستند و محبوب شاعران.
۲. زو: مخفف «از او» است.
۳. گردد: بچرخد
۴. گردد: بشود



تمرین: در بیت‌های زیر «مِن بعد» را از «مَن، بعد» تفکیک کنید.

۱. من بعد حکایت نکتم تلخی هجران / کان میوه که از صبر برآمد شکری بود
سعدی
۲. من بعد از این نه زهد فروشم نه معرفت / کان در ضمیر نیست که اظهار می‌کنم
سعدی
۳. بس توبه و پرهیزم کز عشق تو باطل شد / من بعد بدان شرطم کز توبه پرهیزم
سعدی
۴. ور نبودت ننگ و عار از کشتن من بعد قتل / آن تأسف خوردن و انگشت خاییدن^۱ چه بود
محتشم کاشانی
۵. من بعد بر آنیم که گرد درِ خَمّار^۲ / گردیم و، نگردیم از این مذهب و عادت
سلمان ساوجی

پاسخ:

۱. مَن بعد
۲. مَن، بعد از این ...
۳. مَن بعد
۴. ور نبودت ننگ و عار (اگر ننگ نداشتی) از کشتنِ مَن، بعدِ قتل آن تأسف خوردن و انگشت خاییدن چه بود؟
۵. مَن بعد بر آنیم (قصد داریم) که گردِ درِ خَمّار گردیم (بچرخیم) و از این مذهب و عادت نگردیم (روی برنگردانیم). (آفرین بر شما اگر به یک مورد از دو مورد آفر هم فورتان رسیده باشید!)

راستی اگر تا این‌جا مفهوم برفی از بیت‌ها را خوب نفهمیدید یا در خواندن آن‌ها مشکل داشتید، هیچ نگران نباشید؛ ما در آغاز راه هستیم؛ فعلاً در هر بیت روی همان نکته‌ای که مورد نظر است، تمرکز کنید.

هالا بپایید از نکته‌هایی که تا این‌جا گفته شد، یک تمرین کلی حل کنید؛ البته در این تمرین به چند نکته جدید هم برخواهیدفورد. اگر لازم می‌دانید قبل از حل تمرین به مطالب گفته شده نگاه دوباره‌ای بیندازید.

تمرین: تلفظ و معنای واژه‌هایی را که مشخص شده است، تعیین کنید.

۱. ز هر سو زبانه همی برکشید / کسی **خود** و اسب سیاوش ندید (فارسی دوازدهم)
فردوسی
۲. شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد / لبم بر لب **نه** ای ساقی و **بستان** جان شیرینم
حافظ
۳. به **درد** و صاف تو را حکم نیست خوش درکش / که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است
حافظ
۴. من آن **نیم** که دهم نقد دل به هر شوخی / درِ خزانه به **مهر** تو و نشانه‌ی توست
حافظ
۵. مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از **کشته** خویش آمد و هنگام درو
حافظ

۱. خاییدن: جویدن؛ «انگشت خاییدن» در این‌جا کنایه از تأسف خوردن است اما معمولاً کنایه از شگفتی و تعجب است.

۲. خَمّار: خَمَر فروش، باده فروش، ساقی

۶. شکوه سلطنت حسن، کی ثباتی داد / ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی حافظ
۷. ای لب لعلت ز آب زندگانی برده آب^۱ / ما ز چشم می پرستت مست و چشمت مست خواب خواجو
۸. برند از برای دلی بارها / کشند از برای گلی خارها بوستان
۹. تو خود را از آن در چه انداختی / که چه را ز ره باز نشناختی بوستان
۱۰. مردم بر آستان و نرفتم درون، کنون / خاکم نگر که باد برد ز آستان درون امیرخسرو دهلوی
۱۱. سپردم تو را جای و رفتم به خاک / سپردم روان را به یزدان پاک فردوسی
۱۲. آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق / خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو حافظ
۱۳. نیم چون خاکیان آلوده گرد کدورت‌ها / صفای چشمه مهتاب دارد جان پاک من رمی معیری
۱۴. گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر / آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟ نصرالله منشی
۱۵. خداوند هرچ از جمالش بکاست / به بالای فضل و کمالش بهشت ادیب الممالک فراهانی
۱۶. حکم والای تو بر هر چه کند امر، مطاع / رای زیبای تو بر هر چه دهد حکم، مجاز ادیب الممالک فراهانی
۱۷. به خدایی که هست محرم راز / ز آن چه گفتم یکی نبود مجاز ملک الشعراء بهار

پاسخ:

۱. خود (بر وزن «بود») همان «کلاه‌خود» است.
۲. نه (= بنه: بگذار)، بستان (بگیر)
۳. درد: متضاد صاف یا همان شراب زلال
۴. نیم (نیستم)، مهر
۵. کشته (کاشته، محصول)
۶. شکوه (با شکوه و شکایت اشتباه نشود)، کی: پادشاهان کیانی مانند کی کاووس، کی قباد و ...
۷. چشم می پرستت: چشم تو که مانند می پرستان و می گساران مست و خمار است!
۸. برند (از برای خوشحالی دلی، بارها می برند و سختی‌ها می کشند)، کشند (تحمل می کنند)، گلی
۹. چه (مخفف چاه)
۱۰. مردم
۱۱. رفتم
۱۲. به جوی (به یک جوی؛ یعنی در عالم عشق و عرفان ماه و پروین یکی دو جو بیش تر نمی‌ارزد!)
۱۳. نیم (نیستم)، گرد (غبار)
۱۴. برکنم (بکنم)، مهر (محبت)

۱. معنای مصراع اول: لب سرخ‌رنگ تو آن چنان روح‌افزا است که آبروی آب حیات را- که مایه زندگی جاودانه است- برده‌است.

۲. هرچ = هرچه



۱۵. بهشت (گذاشت)؛ معنای بیت: همان قدر که زشت است، فاضل و با کمالات است!

۱۶. مُجاز (روا، دارای اجازه)

۱۷. مَجاز (غیرواقعی)

اگر به یازده مورد از این هفده مورد درست پاسخ داده باشید، تا این‌جا وضعیتان فُوب است؛ فُوب، ادامه می‌دهید یا فُسته شده‌اید؟ به‌هر حال من یک سطر پایین‌تر (۱) منتظر تان هستم؛ فُسته نباشید!

۲. توجّه به کاربردهای «ی»

گاهی «ی» نشانهٔ نکره (ناشناختگی) است. معمولاً می‌توان «ی» نکره را با «یک»، «آن»، «هر» یا «هیچ» جایگزین کرد.

- محتسب مستی به رده دید و گریبانش گرفت (فارسی دوازدهم) پروین اعتصامی
- (مستی: یک نفر مست)
- سحری خداوندگارش فرمود که: تاس‌ها بگیر که به حمام رویم. مولوی
- (سحری: یک سحر، یک روز صبح)
- زبان‌آوری کاندرا این امن و داد / سپاست نگوید، زبانش مباد بوستان
- (زبان‌آوری: آن زبان آور، آن سخنور)
- دیوانهٔ عشقت را جایی نظر افتاده است / کان جا نتواند رفت اندیشهٔ دانایی امیر خسرو دهلوی
- (دانایی: یک دانا، هر دانا، هیچ فرد دانا)
- یک دم از خاطر فراموشم نشد / آن که یاد من به ماهی می‌کند^۱ امیر خسرو دهلوی
- (ماهی: یک ماه)
- چون او بی خردمند فرخ‌نژاد / ندارد جهان تا جهان است یاد^۲ سعدی
- (چون او بی = یکی چون او)

گاهی «ی» جزئی از واژه است نه «ی» نکره.

- هنگام تنگ‌دستی در عیش و کوش و مستی / کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را حافظ
- سفرت به خیر اما، تو و دوستی خدا را / چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی / به شکوفه‌ها به باران / برسان شفیعی کدکنی
- سلام ما را

۱. معنای بیت: یک لحظه از یاد او غافل نیستم اما او ماهی یک بار از من یاد می‌کند!

۲. تا جهان است یاد: تا جهان را به یاد داریم، از ابتدای تاریخ

- کز این پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور (فارسی یازدهم)
 سعدی
 (کنجی: یک کنج ← «ی» نکره است؛ اما «ی» در «روزی» جزئی از خود کلمه است. روزی: رِزق)
 □ مرا آن ماهی روزی نبود و ماهی را همچنان روزی مانده بود.^۱
 سعدی

کج گاهی «ی»، مخفف فعل «هستی» است.

- گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی (فارسی دوازدهم)
 پروین اعتصامی
 (مستی: تو مست هستی)
 □ آتشی، بویی ز دلجویی نمی‌آید ز تو / چشمه‌ام، کاری به جز زاری نمی‌آید ز من
 رمی معیری
 (آتشی: آتش هستی)
 □ مهری به لب خود زن اگر مرد رهی / گر نیکی اگر بدی، که خاموش بهی
 حزین لاهیجی
 (مُهری: یک مهر؛ اگر مرد رهی: اگر مرد راه هستی؛ گر نیکی: اگر نیک هستی؛ اگر بدی: اگر بد هستی؛
 خاموش بهی: خاموش (ساکت) بهتر هستی)
 تمرین: در موارد زیر، نوع و کاربرد «ی» را مشخص کنید.

- ۱. ای صاحب کرامت شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را
 حافظ
 □ ۲. خدایا در آفاق نامی کنش / به توفیق طاعت گرامی کنش
 سعدی
 □ ۳. خبرت هست که خلقی ز غمت بی‌خبرند / حال افتاده نداند که^۲ نیفتد باری
 سعدی
 □ ۴. به دوستی، که گر زهر باشد از دستت / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
 سعدی
 □ ۵. شهر خالیست ز عشاق، بود کز طرفی / مردی از خویش برون آید و کاری بکند
 حافظ
 □ ۶. بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید (فارسی دوازدهم)
 علی معلم
 □ ۷. ندهد دل به هیچ دلخواهی / نبرد با کسی به سر، ماهی
 نظامی
 □ ۸. بد من گفت بدی لیک نمی‌رنجم از او / حمدلله که مرا خلق نکو می‌دانند
 محمد قزولوی
 □ ۹. عیبیت نتوان کرد که هستی ز وفا دور / خوبی که نباشد ز وفا دور، نباشد
 عمادالدین نسیمی
 □ ۱۰. سیلی که تو آوردی در شهر نمی‌گنجد / این خانه براندازی در خلوت هامون^۳ به
 اقبال لاهوری
 □ ۱۱. دهر^۴، سیلی بر بناگوشش کشید / زندگی، خون گشت و از چشمش چکید
 اقبال لاهوری
 □ ۱۲. خاک توایم و چشم تو بر ما نمی‌فتد (نمی‌افتد) / ماهی و پرتوی به زمینت نمی‌رسد
 امیر خسرو دهلوی

۱. این گفته صیادیست که ماهی بزرگی از تور او رهیده بود، زیرا رزق و روزی مقدر آن ماهی هنوز به پایان نرسیده بود و وقت مرگش نبود.

۲. که: در این جا یعنی «کسی که».

۳. هامون: دشت

۴. دهر: روزگار



پاسخ:

۱. روزی: یک روز (نکره)
۲. نامی: مشهور («ی» جزئی از واژه است).
۳. خلقی: یک خلق؛ باری: یک بار (نکره)
۴. به دوستی: قسم به دوستی و رفاقت («ی» جزئی از واژه است).
۵. مردی: یک مرد (نکره)
۶. بعدِ چندی: بعد از یک چند (مدّتی)، پس «ی» نکره‌ساز است.
۷. ماهی: یک ماه (یک ماه هم با کسی به سر نمی‌برد و به او وفا نمی‌کند).
۸. بدی: یک انسان بد (نکره)
۹. «ی» در «هستی» شناسهٔ فعل است. خوبی^۱: یک خوب، یک زیبارو (نکره)
معنای مصراع دوم: زیبارویی وجود ندارد که از وفاداری دور نباشد = همهٔ زیبارویان بی‌وفا هستند!
۱۰. سیلی: آن سیل (نکره)
۱۱. سیلی: ضربه به سر و صورت، کشیده (پس در این جا، «ی» جزء واژه است).
۱۲. ماهی: ماه هستی (فعل مخفف)

۳. درنگ یا کسره؟

هنگام خواندن بیت‌ها و شعرها باید این سؤال بیش‌تر از همهٔ سؤال‌ها در ذهن ما مطرح شود: «این کلمه را به همراه کلمهٔ بعدی بخوانم یا این‌که بعد از آن مکث کنم؟» به عبارت دیگر «باید بین این دو واژه کسره بیاید یا درنگ؟»

دقت کنید! به این سؤال نمی‌شود درجا و یک‌باره جواب داد، باید بدون اضطراب و عجله بیت را یک‌بار یا گاهی چند بار تا پایان بخوانیم و هر دو حالت «درنگ یا کسره» را در بیت آزمایش کنیم و آن‌گاه تصمیم بگیریم که کدام حالت ما را به معنا می‌رساند و جملهٔ درست‌تری به دست می‌دهد؛ خُب، بیایید چند مثال را با هم بررسی کنیم؛ این رباعی را بخوانید:

□ گویند که دوزخی^۲ بُود عاشق و مست / قولی‌ست خلاف دل در آن نتوان بست

خِیام | گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود / فردا بینی بهشت، همچون کف دست

سؤال مهم برای درست‌خواندن بیتِ اول این است که بین «خلاف» و «دل» باید کسره بیاید یا درنگ. هر دو حالت را امتحان می‌کنیم:

۱- قولی‌ست خلاف دل در آن نتوان بست

۱. «خوب» در ادبیات گذشتهٔ ما اغلب به معنای «زیبا» به‌کار می‌رفته است.

۲. دوزخی: شایستهٔ دوزخ

۲- قولی‌ست خلاف، دل در آن نتوان بست

با توجه به بیت بعدی، شکی نیست که باید حالت دوم را انتخاب کنیم تا بیت هم از نظر دستوری درست از کار دربیاید هم با بیت بعدی ارتباط منطقی داشته‌باشد:

□ گویند که دوزخی بُود عاشق و مست / قولی‌ست خلاف، دل در آن نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود / فردا بینی بهشت، همچون کف دست!

مفهوم رباعی: درواقع خیام می‌گوید کم‌تر کسی است در این دنیا که مست یا عاشق نشده باشد؛ پس اگر بخواهند آدمیان را به‌خاطر مستی یا عاشق‌شدن به بهشت راه ندهند، فردای قیامت، بهشت خدا بسیار خالی و خلوت خواهد ماند!
حالا این بیت را بخوانید:

□ در قفس طلبد هر کجا گرفتاری‌ست / من از کمند^۱ تو تا زنده‌ام نخواهم رست
سعدی
احتمالاً با این که مصراع اول را به‌راحتی خوانده‌اید، اما معنای درستی از آن برداشت نکرده‌اید؛ واژه‌ای هم میان واژه‌های مصراع اول وجود ندارد که بتوانید آن را طور دیگری بخوانید؛ حُب پس حالا به فکر «درنگ یا کسره» باشید؛ شاید لازم است که بین دو کلمه در مصراع اول کسره بیاید.

بله، درست است: **در قفس** طلبد هر کجا گرفتاری‌ست / من از کمند تو تا زنده‌ام نخواهم رست
معنای بیت: هر که در هر جا زندانی و اسیر قفس باشد به دنبال پیدا کردن در قفس و راه‌گریز از آن است به‌جز من عاشق که نمی‌خواهم از کمند عشق تو آزاد شوم.
و همین نکته در خوانش درست این بیت در کتاب فارسی دهم نیز دیده‌می‌شود:
بلندی از آن یافت کو (که او) پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد
سعدی
حالا بیایید این بیت را بخوانیم:

□ خورشید بند روز ز پا باز کرده بود / خود را به سرزمین شب تار می‌کشید
نصرت رحمانی
بین «خورشید»، «بند» و «روز» باید کسره بیاید یا درنگ؟ عجله نکنید؛ دو سه حالت که بیش‌تر ندارد، همه را امتحان کنید و ببینید کدام بهتر معنی می‌دهد.
شاعر در این‌جا روز را مانند بندی می‌داند که خورشید را پابند خود کرده است! اما هنگام غروب، خورشید این بند را از پا باز می‌کند و به‌سوی سرزمین‌های تاریک - یعنی آن جاهایی که هنوز شب است و در انتظار صبح - روانه می‌شود:

خورشید، بند روز ز پا باز کرده بود / خود را به سرزمین شب تار می‌کشید
حالا در هر کدام از بیت‌های زیر، بگویید که به جای علامت سؤال، باید کسره بیاید یا درنگ.

۱. کمند: ریشمانی است که از آن برای شکار استفاده می‌کردند و آن را به گردن حیوان می‌انداختند و او را به بند می‌کشیدند.



□ که ای مدعی؟ عشق کار تو نیست / که نه صبر داری نه یارای ایست^۱
 سعدی
 مطمئناً درنگ بهتر است تا کسره، چون اگر بخواهیم بین «مدعی» و «عشق» کسره بیاوریم، دیگر معلوم نمی‌شود که «چه چیزی کار تو نیست» یعنی جمله ما بدون نهاد خواهد ماند:
 که ای مدعی عشق، کار تو نیست (چه چیزی؟) ← معنای جمله مبهم است.^۲
 که ای مدعی، عشق کار تو نیست ← حالا معنادار شد.

□ دوش^۳ دور از رویت ای جان؟ جانم از غم تاب داشت / ابر؟ چشمم بر رخ از سودای^۴ تو سیلاب داشت
 سعدی
 اگر بخواهیم بین «جان» و «جانم» کسره بیاوریم، جمله «از غم تاب داشت» بدون نهاد می‌ماند و اگر بین «ابر» و «چشمم» درنگ کنیم، معلوم نیست «ابر» در این جمله چه نقشی را به‌عهده گرفته است؛ پس برای این‌که جمله‌های سالم و قابل قبولی داشته باشیم، باید بیت را این‌طور بخوانیم:

□ دوش، دور از رویت ای جان، جانم از غم تاب داشت / ابر چشمم بر رخ از سودای تو سیلاب داشت
 معنای بیت: ای یار عزیز، دیشب در فراق تو وجودم در تب و تاب بود و در غم عشق تو چشمانم چون ابر می‌باریدند و سیلابی از اشک بر چهره‌ام می‌کردند.

□ نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران^۵ ز می و عارفان ز ساقی؟ مست
 سعدی
 اگر تصمیم‌گیری سخت است، کمی کمکتان می‌کنم:

🕯 به واژه‌های حذف‌شده در این بیت توجه کنید و آن‌ها را در بیت جای‌گذاری کنید.

باز هم کمک می‌خواهید؟ باشد:

🕯 نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول [هستند] / معاشران ز می [مست هستند] و عارفان ز ساقی مست [هستند]

حُب، دیگر بدون شک به پاسخ رسیدید؛ بلکه در این‌جا درنگ لازم است.

□ تحمل‌کنان^۶ را نخوانند مرد / که بیچاره از بیم؟ سر بر نکرد
 بوستان
 اگر بخوانیم «از بیم سر بر نکرد» معلوم نمی‌شود که چه چیزی را بر نکرد؛ بنابراین باید بخوانیم:
 □ تحمل‌کنان را نخوانند مرد / که بیچاره از بیم، سر بر نکرد

معنای بیت: کسی که بر ظلم و بی‌حرمتی صبر کند و واکنشی از خود نشان ندهد از دید مردم مردانگی ندارد [و مردم خواهند گفت که] آن بیچاره زبون، از ترس، حتی سرش را هم بلند نکرد (هیچ اعتراضی نشان نداد).

۱. یارای ایست: توانایی ایستادن و مقاومت کردن

۲. البته در این حالت وزن شعر نیز دچار اشکال می‌شود.

۳. دوش: دیشب

۴. سودا: عشق

۵. معاشران: دوستان، در این‌جا منظور «دیگران» است.

۶. تحمل‌کنان: در این‌جا یعنی کسانی که بر ظلم و بی‌حرمتی صبر می‌کنند و اعتراض نمی‌نمایند.

□ ز رَهْمِ مِيفَكْنِ^۱ ای شیخ به دانه‌های تسبیح / که چو مرغ؟ زیرک افتد، نفتد^۲ به هیچ دامی
حافظ
اگر کمک می‌خواهید سطر پایین را بخوانید؛ اما اگر بدون کمک به نتیجه برسید خیلی عالی است!
در مصراع دوم، «افتد» یعنی «باشد».

بله، باید درنگ بیاید نه کسره.

معنای بیت: ای شیخ، نمی‌توانی مرا با دانه‌های تسبیحت بفریبی، زیرا من مانند مرغ زیرکی هستم که فریب دانه را نمی‌خورد و اسیر دام نمی‌شود. (می‌بینید چه تناسب زیبایی بین دانه‌های تسبیح و دام برقرار شده است!)

□ باز آی که باز آید عمر؟ شده حافظ / هر چند که ناید باز، تیری که بشد^۳ از شست^۴
اگر بخواهیم بعد از «عمر» درنگ کنیم، «شده حافظ» را نمی‌شود به هیچ شکلی معنا کرد؛ بنابراین:
□ باز آی که باز آید، عمر شده حافظ / هر چند که ناید باز، تیری که بشد از شست
خب، در این جا، «شده» یعنی چه؟
بله، «رفته، از دست رفته».

گاهی چند یا چندین واژه به کمک کسره به هم می‌پیوندند؛ چنین حالتی در شعر امروز بیش‌تر دیده می‌شود.
نمونه:

□ ای تکیه‌گاه و پناه / زیباترین لحظه‌های / پر عصمت و پر شکوه / تنهایی و خلوت من
□ این زلالی‌های مواجِ چو زلفِ سیمگونِ چشمه‌سارانِ بهشت از دور / جز فریبی نیست / بازیِ زیبایِ پندارِ من است و نور
اسماعیل خوبی
□ زین بی‌خردان سفله^۵ بستان / دادِ دلِ مردمِ خردمند (فارسی دوازدهم)
بهار

تمرین: و حالا این بیت‌ها را بخوانید:

□ ۱. حال دل پیاده‌ واپس ز کاروان / کی داند آن کسی که سوار است بر سمند^۶
سعدی
□ ۲. به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ / حلقهٔ بندگی زلف تو در گوشش باد
حافظ
□ ۳. خواب نوشین بامداد رحیل^۷ / باز دارد پیاده را ز سییل^۸
سعدی
□ ۴. شغال‌نگون‌بخت را شیر خورد / بماند آن‌چه روباه از آن سیر خورد (فارسی یازدهم)
سعدی

۱. ز رهم می‌فکن: مرا از راه راست منحرف مکن، فرییم مده.

۲. نفتد: نمی‌افتد

۳. بشد: برفت، پرتاب شد

۴. شست: انگشتان‌های از جنس استخوان که آن را در انگشت شست می‌کردند و تیر را با آن می‌گرفتند.

۵. سفله: پست

۶. سمند: اسب زرد تندرو (زمان سعدی، هنوز قورروی مئی سمند تولید نشده بود)

۷. رحیل: سفر

۸. سییل: راه



پاسخ:

۱. حال دل پیاده واپس ز کاروان / کی داند آن کسی که سوار است بر سمند
 ۲. به غلامی تو، مشهور جهان شد حافظ / حلقه بندگی زلف تو در گوش باد
 ۳. خوابِ نوشین بامدادِ رحیل / باز دارد پیاده را ز سیل^۱
 ۴. شغالِ نگون بخت را شیر خورد / بماند آن چه، روباه از آن سیر خورد

گاهی تغییر جای درنگ، معنای جمله و بیت را تغییر می‌دهد؛ به این نمونه از کتاب فارسی یازدهم دقت کنید:

□ گفתי ز ناز بیش مرنجان مرا برو / آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست
 مولوی

خُب: «ناز کردن» یکی، دیگری را رنجانده است؟ مکث باید پس از «گفتی» بیاید یا «ناز»؟

اگر بدون دقت به **ایستگاه‌های آوایی** بیت، پس از «گفتی» درنگ کنیم، چنین برداشت می‌شود که معشوق به عاشق گفته است: این قدر ناز نکن و مرا آزار مده!! در حالی که نباید این گونه بوده باشد و بعید است که عاشق برای معشوق ناز کند؛ پس لازم است پس از «ناز» درنگ کنیم تا به معنای زیبای بیت برسیم: از روی ناز گفתי که: برو و بیش از این موجب آزار من نشو...

حالا بگویید در بیت زیر میان کدام دو واژه حتماً باید درنگ نمود؟

□ گر تو فرمان حق بری فرمان / بدهی بر زمانه چون شاهان

(خودتان فکر کنید، پاسخش را بعداً در همین کتاب خواهید یافت.)

در بیت‌های زیر میان دو حالت پیشنهادی، حالت مناسبِ مصراع دوم را انتخاب کنید:

(آ) اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی } ۱- اساس هستی من ز آن خراب‌آباد است
 } ۲- اساس هستی من ز آن خراب، آباد است.

(ب) از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند } ۱- که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
 } ۲- که آتشی که نمیرد همیشه، در دل ماست

(پ) گفت بر من تیغ تیز افراستی } ۱- از چه افکندی مرا، بگذاشتی؟
 } ۲- از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟

پاسخ:

آ) ۲؛ معنای مصراع: اساس هستی من از خرابی و مستی، آباد شده است.

ب) ۱؛ معنای مصراع: آتشی که خاموش نمی‌شود، همواره در دل ما برافروخته است.

پ) ۲؛ معنای مصراع: از چه (چرا) [شمشیرت را] افکندی و مرا بگذاشتی (به حال خود رها کردی)؟

۱. معنای بیت: شیرینی خوابِ صبحِ سفر، باعث می‌شود که مسافر (پیاده) از کاروان جا بماند و راهش را ادامه ندهد.

✍ پس تا این جا یاد گرفتیم که اگر نتوانستیم بیتی را خوب بخوانیم یا معنا کنیم، هم به روش‌های دیگر تلفظ واژه‌ها در آن بیت توجه کنیم (مورد ۱ و ۲ این بخش)، هم به حالت‌های مختلف کسره یا درنگ بین واژه‌های آن بیت فکر کنیم.

تمرین: بگویید در بیت‌های زیر به جای علامت سؤال، باید کسره بیاید یا درنگ و هم‌چنین تلفظ واژه‌های مشخص شده را تعیین کنید.

- ۱. به زبان؟ دیگر مگوی و به دل؟ دیگر مدار، تا گندم‌نمای جوفروش نباشی (فارسی دم) قاپوس‌نامه
- ۲. دویدند از کین دل سوی هم / در؟ صلح بستند بر روی هم (فارسی یازدهم) باذل مشهدی
- ۳. خداوند؟ خرمن زیان می‌کند / که با خوشه‌چین، سر، گران می‌کند فردوسی
- ۴. به چشم اشکیار من چه خواهد کرد حیرانم / که آتش را به چشم؟ آن روی؟ تابان آب گرداند خیام
- ۵. گرچه از کبر؟ سخن با من درویش نگفت / جان فدای شکرین پسته‌ خاموشش باد حافظ
- ۶. زخم دندان دشمنی بتر است / که نماید به چشم مردم؟ دوست سعدی
- ۷. ز گوش؟ پنبه برون آر و داد خلق بده / و گر تو می‌ندهی داد؟ روز؟ دادی هست سعدی
- ۸. تشنگان را نماید اندر خواب / همه عالم به چشم؟ چشمه آب سعدی
- ۹. خواب از آن چشم؟ چشم نتوان داشت / که ز سر برگذشت سیلابش سعدی
- ۱۰. گفتن از زنبور؟ بی‌حاصل بود / با یکی در عمر؟ خود ناخورده نیش سعدی
- ۱۱. در این مقام؟ طرب بی‌تعب نخواهی دید / که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید سنایی

پاسخ:

۱. در هر دو مورد درنگ لازم است. (به زبان، حرف دیگری نزن و در دل، نیت دیگری نداشته باش تا ...)
۲. کسره
۳. کسره (معنای بیت: صاحبِ خرمنی که با گدایان سرسنگینی و بدخلقی می‌کند، خود را از ثواب آخرت محروم می‌دارد.)
۴. درنگ، کسره (این بیت در آزمون سراسری سال ۱۳۹۹ مطرح شده بود.)
۵. درنگ (شکرین پسته خاموش، استعاره از لب کوچک و بسته معشوق است!)
۶. مَرْدُم، درنگ (معنای بیت: ضربه دشمنی که انسان او را دوست خود می‌پندارد، جان‌گزا تر است.)
۷. درنگ، درنگ، کسره
۸. درنگ، عالم (معنای بیت: به چشم تشنگان، در خواب، همه دنیا چشمه آب به نظر می‌رسد.)
۹. درنگ، سر (چشم داشتن: کنایه از انتظار داشتن؛ خُب، حالا خودتان این بیت را معنا کنید. ۲)

۱. بتر = بدتر

۲. معنای بیت: از چشمی که غرق سیلاب اشک است نمی‌توان انتظار خواب داشت. (خواب به چشم عاشقِ غمگین و گریان نمی‌آید.)




۱۰. درنگ، کسره

۱۱. درنگ (در این مقام وجایگاه، خوشی و طَرَب را بدون همراهی رنج و تَعَب نخواهی دید....) (این بیت در آزمون سراسری سال ۱۳۹۸ مطرح شده بود)

اگر به هفت مورد از این یازده مورد درست پاسخ داده‌اید، انتظار مرا برآورده کرده‌اید.
انتظار فودتان یا دیگران به من ربطی ندارد! فسته نباشید!

۴. سرهم خواندن

 گاهی میان دو واژه، نه می‌شود کسره آورد نه می‌شود مکث کرد، زیرا هیچ‌یک از این دو حالت خواندن، ما را به جمله معنی‌داری نمی‌رساند؛ در این موارد احتمالاً ما با یک واژه مرکب (یا مشتق-مرکب) روبه‌رو هستیم؛ یعنی باید آن دو واژه را سرهم و به شکل یک واژه بخوانیم.

اسماعیل خوبی

□ یاد باد آن نامور مردانت / آن خروشانان آتش خشم طوفان کین دریا دل

مطمئناً در این شعر، بین «آتش و خشم»، «طوفان و کین» یا «دریا و دل» چه کسره بیاوریم چه درنگ، به معنای روان و روشنی نمی‌رسیم، اما اگر آن‌ها را به شکل سه کلمه مرکب بخوانیم همه چیز درست خواهد شد:

یاد باد آن نامور مردانت / آن خروشانانِ «آتش خشم» «طوفان کین» «دریادل»

«آتش خشم» یعنی کسی که خشم او به سوزاندگی آتش است؛ «طوفان کین» یعنی کسی که کینه و دشمنی

او به سهمناکی و هیبت طوفان است و «دریادل» یعنی ...

حالا این بیت را بخوانید:

محتشم کاشانی

□ چو ممکن نیست بودن بی بلا بسیار ممنونم / که افکنده‌است عشقم در بالای سرو بالای

 ضمیر «م» در «عشقم» مفعول است: افکنده است عشقم = عشق مرا افکنده است

به احتمال زیاد متوجه شده‌اید که «سروبالا» در پایان بیت، یک واژه مرکب است؛ یعنی کسی که بالای او

هم‌چون سرو است. (راستی، «بالا» گاهی به معنای قد و قامت است.)

این بیت را چه‌طور می‌خوانید؟

سعدی

□ گفتم آهن دلی کنم چندی / ندمم دل به هیچ دلبندی

مطمئناً در این جا «آهن» و «دلی» را نمی‌شود جدا از هم خواند، بلکه باید آن دو را به شکل یک واژه سرهم

خواند: آهن دلی = سنگ دلی

تمرین: در بیت‌ها و سروده‌های زیر، کدام واژه‌ها باید به شکل سرهم خوانده شوند؟

- حافظ ۱. همت^۱ بدرقه^۲ راه کن ای طایر قدس^۳ / که دراز است ره مقصد و من نو سفرم
- سعدی ۲. تو دانی ضمیر زبان بستگان / تو مرهم نهی بر دل خستگان
- حافظ ۳. مصلحت دید من آن است که یاران همه کار / بگذارند و خم طره^۴ یاری گیرند
- حافظ ۴. کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری^۵ / که اول چون برون آمد ره شب‌زنده‌داران زد
- حافظ ۵. هُش‌دار که گر وسوسه^۶ عقل کنی گوش / آدم صفت از روضه^۷ رضوان^۸ به‌در آیی
- حافظ ۶. خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق / دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی
- حافظ ۷. می ده که گرچه گشتم نامه سیاه عالم / نوید کی توان بود از لطف لایزالی^۹
- سعدی ۸. چو برگشته دولت ملامت شنید / سرانگشت حیرت به دندان گزید
- سعدی ۹. با ناصح بی‌درد نگویم غم دل / بیهوده سخن محرم این راز نباشد
- سعدی ۱۰. بازیچه‌ای‌ست طفل فریب این متاع دهر / بی‌عقل مردمان که بدو مبتلا شوند (آزمون سراسری)

پاسخ:

۱. نوسفر (کسی که تازه گام در راه سفر گذاشته باشد).
۲. زبان بستگان (اما در مصراع دوم، بین «دل» و «خستگان» باید کسره بیاید).
۳. مصلحت دید (صلاح دید، دیدگاه)
۴. آهن دل^۷ (و البته «شب‌زنده‌داران» که واضح است).
۵. آدم صفت (مانند حضرت آدم)
۶. ره نرفته (راه نپیموده، تازه کار)، دریادل
۷. نامه سیاه (کسی که نامه اعمال او سیاه است، گناه کار)
۸. برگشته دولت (بخت برگشته)
۹. بیهوده سخن (کسی که حرف‌های بیهوده می‌زند).
۱۰. طفل فریب (فریب‌دهنده کودک، همان «بچه‌گول‌زنک» خودمان!)؛ «بی‌عقل مردمان» یک صفت و موصوف جابه‌جا شده است نه واژه سرهم.

۱. همت: دعای خیر

۲. طایر قدس: پرنده بهشتی، فرشته

۳. خم طره: حلقه مو

۴. عیاری: در این جا یعنی «دزدی»

۵. هُش‌دار: به‌هوش باش؛ روضه رضوان: باغ بهشت («رضوان» نام دربان بهشت هم هست).

۶. لایزال: وجود ابدی، منظور خداوند است. ← لایزالی: الهی

۷. معنای بیت: کدام سنگ‌دل به او درس دزدی آموخت که در همان آغاز، دل همه عابدان و شب‌زنده‌داران را به غارت برد؟



گاهی صفتی را که باید بعد از اسم بیاید، پیش از آن اسم می‌آوریم؛ مثلاً به جای «مردان دلیر» می‌گوییم «دلیر مردان» یا به جای «مرزوبوم کهن» می‌گوییم «کهن مرزوبوم». این کار معمولاً بر جنبهٔ ادبی سخن می‌افزاید. به ترکیب‌هایی مانند «دلیر مردان» یا «کهن مرزوبوم» صفت و موصوف جابه‌جا یا «ترکیب وصفی مقلوب» می‌گویند. این ترکیب‌ها را هم، باید با هم بخوانیم تا درست و معنی‌دار باشند.

به این چند نمونه توجه کنید:

- در آن سیماب‌گون امواج لرزان / خیال تازه‌ای در خواب می‌دید (فارسی یازدهم)
 در آن سیماب‌گون امواج لرزان = در آن امواج سیماب‌گون لرزان
- بهشتی درخت آورد چون تو بار / پسر نام‌جوی و پدر نامدار
 بهشتی درخت = درخت بهشتی

در این‌جا اگر متوجه نشویم که «بهشتی» صفت جابه‌جاشدهٔ «درخت» است، نمی‌توانیم بیت را معنا کنیم. معنای بیت: درخت بهشتی می‌تواند میوه‌ای مانند تو به بار بیاورد. مطمئناً پدرت فرد بزرگ و نامداری بود که تو نیز در پی نام نیک و آوازه هستی.

- بد و نیک مردم چو می‌بگذرند / همان به که نامت به نیکی برند
 سعدی
- اگر بخوانیم «بد و نیک مردم چو می‌بگذرند» جمله از نظر دستوری و معنایی کمی مبهم و ناقص می‌شود اما اگر به «صفت و موصوف جابه‌جا» توجه داشته باشیم، می‌خوانیم «بد و نیک مردم، چو می‌بگذرند» = مردم بد و نیک چو می‌گذرند. (می‌میرند)

تمرین: در نمونه‌های زیر صفت و موصوف جابه‌جا را پیدا کنید.

- ۱. ای مادر سر سپید بشنو / این پند سیاه‌بخت فرزند
 بهار
- ۲. مگر باز گردد به شیرین سخن / به یاد آیدش روزگار کهن
 فردوسی
- ۳. چو پاسی از آن تیره شب برگذشت / تو گفتی^۱ چو آهن سیاه ابر گشت
 فردوسی
- ۴. خردمند باشد جهان‌دیده مرد / که بسیار گرم آزموده است و سرد
 فردوسی
- ۵. همی خواهش او همه خوار داشت / زبانی پر از تلخ گفتار داشت
 فردوسی
- ۶. منم آرش / سپاهی مرد آزاده / به تنها تیر ترکش^۲، آزمون تلختان را اینک آماده
 سیاوش کسرای
- ۷. گرم شد از دم نواگر او / سردی آور شب زمستانی / کرد افشای رازهای مگو / روشن آرای صبح نورانی
 نیما یوشیج
- ۸. اشک خونین بنمودم به طبیبان، گفتند / درد عشق است و جگر سوز دوايي دارد
 حافظ.
- ۹. از آن پس چنین گفت با موبدان / که ای پره‌نر با گهر بخردان (فارسی یازدهم)
 فردوسی

۱. تو گفتی: انگار که، گویی

۲. ترکش: تیردان

پاسخ:

۱. سیاه‌بخت فرزند = فرزند سیاه‌بخت («سرسپید» و «سیاه‌بخت» واژه‌های مرکب هستند).
۲. «شیرین سخن» در این جا واژهٔ مرکب (به معنی خوش سخن) نیست بلکه صفت و موصوف جابه‌جا است: شیرین سخن = سخن شیرین گفتارِ دل‌نشین
۳. تیره‌شب = شب تیره؛ در مصراع دوم بین «سیاه» و «ابر» باید درنگ بیاید؛ اگر خودتان متوجه این نکته شده بودید که هزارآفرین! اگر هم نه یک «صدآفرین» دارید به شرطی که دلیل حرفم را پیدا کنید و مصراع دوم را مرتب نمایید.
- تو گفתי چو آهن، سیاه، ابر گشت = تو گفتی (انگار) ابر، چو آهن، سیاه گشت (صدآفرین)
۴. جهان دیده مرد = مرد جهان‌دیده (مصراع اول = مرد جهان‌دیده، خردمند باشد)
۵. «تلخ گفتار» در این جا یعنی «گفتار تلخ» (نه کسی که سخنانی تلخ و گزنده بر زبان می‌آورد) پس صفت و موصوف جابه‌جا است.
۶. سپاهی مرد = مرد سپاهی
۷. سردی آور شب زمستانی = شب سردی آور زمستانی؛ روشن‌آرای صبح نورانی = صبح روشن‌آرای نورانی
۸. جگرسوز دوایی = دوای جگرسوزی
۹. که ای بخردانِ پرهیز باگهر (با اصل و نسب و نژاده)

تمرین: و حالا برای سنجیدن میزان یادگیری‌تان به این پرسش‌ها و تست‌ها پاسخ دهید.

۱. بیت «در کار عشقم یار دل آگام از اسرار دل / غافل نیم از کار دل وز کار دنیا غافل» را درست بخوانید.
۲. در بیت «تا جان بود از مهر رخس برنکنم دل / گر میر نهد بندم و گر پیر دهد پند» واژه‌ها را حرکت‌گذاری کنید.
۳. در بیت «تن رستم شیر دل خسته شد / از آن خستگی جان من بسته شد» «شیردل» یک واژهٔ مرکب است یا دو واژه؟
۴. در بیت «مهر رویش در دلم پنهان نماند / آفتاب اندر حجاب گل نرفت» «مهر» و «گل» را چگونه می‌خوانید؟
۵. در بیت «پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور / خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد»، «دردی کش» یعنی چه؟ صفت و موصوف جابه‌جا را پیدا کنید.
۶. در بیت «چو شاید گرفتن به نرمی دیار / به پیکار خون از مشامی میار» بین «پیکار» و «خون» باید کسره بیاید یا درنگ؟
۷. در بیت «اندر طلب روی تو در دوزخ محنت / چون عابد گریان پی نادیده بهشتم» صفت و موصوف جابه‌جا کدام است؟
۸. در کدام بیت واژهٔ «گل» به کار رفته است؟



- آ) بعد از این ما و گلستان و سماع^۱ و روی دوست / کوس عشق شاهدان نتوان زدن زیر گلیم
 ب) ما خار این گلیم برادر گواه باش / این جنس خار بودن فخر است عار نیست
 پ) ما همه آب و گلیم اوست همه جان پاک / برگل ما تافته پرتوی از جان او
 ت) خواجه در ابریشم و ما در گلیم / عاقبت ای دل همه ما در گلیم
- ۹. در بیت «چنان شب دراز آمد که شادم / اگر خورشید بینم بعد ماهی»، «بعد ماهی» یعنی چه؟
- ۱۰. این مصراع را بخوانید و معنا کنید: «معیوب همه عیب کسان می‌نگرد»

پاسخ:

۱. در کارِ عشقم (م = هستم) یارِ دل؛ آگاهم از اسرارِ دل / غافل نیّم از کارِ دل، وز کارِ دنیا غافلّم
۲. تا جان بُود از مِهَر رُخش (خورشید چهره‌اش) برنکنم دل / گر میر (امیر) نهد بدم و گر پیر دهد پند^۳
۳. «شیردل» در این جا یعنی دلیر و شجاع و یک واژهٔ مرکّب است.
۴. مِهَر، گِل، معنا و مفهوم بیت: خورشید عشق او در دل من پنهان نماند زیرا نمی‌توان خورشید را با گِل پوشاند و نپنهان کرد؛ در واقع شاعر می‌گوید عشق به گرمی و درخشندگی خورشید است و اگر در جسم حاکی جای گیرد، هرگز پنهان نمی‌ماند یا به زبان ساده‌تر، عشق پنهان‌کردنی نیست.
۵. دُرْدی کش: کسی که حتی ته‌نشین جام شراب را می‌نوشد؛ یعنی همان عاشقی که از سختی‌های عشق نمی‌هراسد، عاشق واقعی
- خوش عطابخش و خطاپوش خدایی = خدای خوش (بسیار) عطابخش و خطاپوشی
۶. درنگ؛ معنای بیت: وقتی می‌توان سرزمینی را با مدارا و بدون جنگ و خون‌ریزی به‌دست آورد، به جنگ و پیکار رو نیاور و نگذار حتی خون از بینی کسی بچکد.
۷. نادیده بهشت = بهشتِ نادیده (پی نادیده بهشتم: در جست‌وجوی بهشت نادیده و ناپیدا هستم).
۸. بیت ب؛ در این بیت، شاعر می‌گوید که اگر ما خار هستیم، خارِ چنین گلی هستیم و خارِ چنین گلی بودن خودش افتخار است.
- «کوس زیر گلیم نمی‌توان زدن» معادل ضرب‌المثل «شترسواری دولا دولا نمی‌شود» است؛ یعنی برخی از کارها را نمی‌توان پنهانی انجام داد زیرا حتماً برملا می‌شود. (اگر بر روی کوس (دُهل) نمد یا گلیم بکشیم و آن را بنوازیم، باز هم صدای بلندی از آن برخاودخاست و همه متوجه صدای آن می‌شوند.) در همین

۱. سماع: رقص عارفانه

۲. راهنمایی می‌خواهید؟ بله؟ خب در این مصراع «همه» به معنی «فقط» آمده است.

۳. معنای بیت: تا زنده‌ام از عشق به زیبایی او دل نمی‌کنم، حتی اگر این عشق باعث شود که به زندان امیر بیفتم یا مورد ملامت پیران و خردمندان قرار گیرم.

راستا شاعر در بیت آ می‌گوید که نمی‌شود عاشق زیبارویان بود و سعی در مخفی نگه‌داشتن عشق داشت. از این پس من از گوشهٔ عزلت و تنهایی خود بیرون می‌آیم؛ به باغ و گلستان می‌روم و در آن‌جا به یاد زیبایی چهرهٔ یارم به رقص و سماع می‌پردازم. (معنای دو بیت دیگر به‌عهدهٔ خودتان)

۹. بعد از یک ماه

۱۰. معیوب، همه عیبِ کسان می‌نگرد: فرد معیوب، فقط به عیب‌های دیگران توجه می‌کند.

فُج، چه‌طور بود؟ مطمئناً بدون پیش‌فخت نبوده‌اید. اگر به‌کم‌تر از شش مورد درست پاسخ داده‌اید، مطالب این بخش را یک‌بار دوره کنید و آن وقت بیاید صفحهٔ بعدی. من ابتدای صفحهٔ بعد منتظر تان هستم!



پرسش‌های چهارگزینه‌ای فصل اول (شناخت واژه‌ها)

۱. تلفظ و معنای «درد» در کدام گزینه متفاوت است؟
 - ۱) ساقی سیم‌ساق من گر همه درد می‌دهد / کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی‌کند
 - ۲) رو درد طلب که علت بی‌دردی ست / دردی ست که هیچ‌گونه درمانش نیست
 - ۳) دوش از سر درد نیستی در مستی / گفتم فلکا نیست شدم گر هستی
 - ۴) ما دل به غم تو بسته داریم ای دوست / درد تو به جان خسته داریم ای دوست
۲. در کدام گزینه حرکت‌گذاری واژه‌ها نادرست است؟
 - ۱) چرخ گرد از هستی من گر برآرد گو برآر / دور بادا دور از دامن نامم گرد ننگ
 - ۲) آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق / خرمن مه به جوی خوشهٔ پروین به دو جو
 - ۳) من دیوانه چو زلف تو رها می‌کردم / هیچ لایق‌ترم از حلقهٔ زنجیر نبود
 - ۴) این سبزه که امروز تماشاگاه توست / فردا همه از خاک تو برخواهد رُست
۳. در کدام بیت فعل در جایگاه قافیه نشسته است؟
 - ۱) جای دخل است این عدم از وی مرم / جای خرج است این وجود بیش و کم
 - ۲) زین عصا تا آن عصا فرقی ست ژرف / زین عمل تا آن عمل راهی شگرف
 - ۳) نی نشان دوستی شد سرخوشی / در بلا و آفت و محنت کشی
 - ۴) به بیچارگی هرکه آمد برم / نیندازمش ز آستان کرم
۴. در بیت «برد هرکسی بار در خورد زور / گران است پای ملخ پیش مور» پیش از کدام واژه حتما باید کسره بیاید؟

۱) پای	۲) بار	۳) زور	۴) پیش
--------	--------	--------	--------
۵. ایستگاه آوایی (درنگ) در کدام بیت درست انتخاب شده است؟
 - ۱) قد نهال، خم از بار منت ثمر است / ثمر قبول مکن سرو این گلستان باش
 - ۲) شراب خانگی ام، بس می‌مغانه بیار / که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع
 - ۳) این لب بوسه، فریبی که تو را داد خدا / ترسم آینه به دیدن ز تو قانع نشود
 - ۴) گفت باور نداشتم که تو را / بانگ مرغی چنین، کند مدهوش
۶. در بیت «طوق هر فاخته‌ای دیدهٔ حیرت‌زده است / در ریاضی که بود سرو سهی‌بالایی» کدام گونه از «ی» وجود دارد؟
 - ۱) فعل کوتاه
 - ۲) ناشناختگی (نکره)
 - ۳) صفت‌ساز (نسبی)
 - ۴) اسم‌ساز (مصدری)
۷. در بیت «جنگ جوانان به زور پنجه و کتف / دشمنان را کشند و خوبان دوست»، «خوبان» چه نقشی دارد؟

۱) صفت پسین	۲) مفعول	۳) مضاف‌الیه	۴) نهاد
-------------	----------	--------------	---------

۸. در کدام بیت، نشانهٔ درنگ در جای درستی نیامده است؟
- ۱) اگر مرگ، داد است بیداد چیست؟ / ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟
 - ۲) چو باد، عزم سر کوی یار خواهم کرد / نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد
 - ۳) دلا چو غنچه شکایت، ز کار بسته مکن / که باد صبح نسیم گره‌گشا آورد
 - ۴) لاف عشق و گله از یار؟ زهی لاف دروغ! / عشقبازان، چنین مستحق هجرانند
۹. در کدام بیت، قسمت مشخص شده باید به شکل یک واژه و سرهم خوانده شود؟
- ۱) رخت بریست ز دل شادی و هنگام وداع / با غمت گفت که یا جای تو یا جای من است!
 - ۲) به یمن معدلت پادشاه بنده نواز / بهشت روی زمین است خطهٔ شیراز (معدلت: عدالت)
 - ۳) مردگان را این جهان بنمود فر / ظاهرش نیک و به معنی تنگ بر
 - ۴) چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود / ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد
۱۰. در کدام بیت واژهٔ مرکب وجود ندارد؟
- ۱) جوان نیک دل گشت و پیمان‌ش کرد / چنان چون بفرمود سوگند خورد
 - ۲) زمانه بر این خواجهٔ سال خورد / بسی دیر ماند تو اندر نبرد
 - ۳) چنان بد گهر شوخ فرزند او / نجست از ره شرم پیوند او
 - ۴) برآورد وارونه ابلیس بند / یکی ژرف چاهی به ره بر بکند
۱۱. در کدام بیت واژهٔ غیرساده درست مشخص شده است؟ (تعاونی سنجش، ۹۷-۹۸، با اندکی تغییر)
- ۱) درون خانهٔ جانت سیاه است / چه سود ار بر سرت زرین کلاه است
 - ۲) بنفشه زلف من اندر میان‌شان گفتی / چو ماه بود و دگر نیکوان، همه کوکب
 - ۳) ره آتش تیز بگرفت پیش / سرافکنده از زشت کردار خویش
 - ۴) چون سخن گوئی تو گو نیکو سخن / فعل نیکو با سخن همراه کن
۱۲. در کدام بیت واژه‌های غیرساده درست مشخص نشده است؟ (زبان ۹۷ - با اندکی تغییر)
- ۱) دمامد تلخ می‌گوید دعاگویان دولت را / مکرر قند می‌ریزد لب لعل شکر بارش
 - ۲) پری رویی که من دیدم همه خلقند مفتونش / مسیحایی که من دارم همه شهرند بیمارش
 - ۳) تو و چشم سیه مستی که نتوان دید هشیارش / من و بخت گران خوابی که نتوان کرد بیدارش
 - ۴) پرستش می‌کند جان فروغی آفتابی را / که ظلمت خانهٔ دل‌ها منور شد به انوارش
۱۳. بیشترین «صفت مرکب» در کدام بیت یافت می‌شود؟
- ۱) دوست‌کش بیگانه‌پرور دیرجوش و زودرنج / سست‌پیمان سخت‌دل مشکل‌پسند آسان‌گسل
 - ۲) لفظ آتش‌بار او یاس‌آور و امیدسوز / نرگس بیمار او دردافکن و درمان‌گسل
 - ۳) غمزه‌اش در دلبری یغماگر و مردم‌فریب / طره‌اش در کافری تقواکش و ایمان‌گسل
 - ۴) لعل گوهربیز او گاه سخن مرجان‌فروش / مژهٔ خون‌ریز او وقت غضب شریان‌گسل



پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای فصل اول (شناخت واژه‌ها)

۱. ساقی سیم ساق سیمین تن اگر دُرد هم بدهد، تمام وجود عاشق چون دهانی گشاده می‌شود تا آن دُرد را نوش کند. در سه گزینه دیگر «درد» آمده است نه «دُرد». ← گزینه نخست
۲. نَبُود ← نبود (هیچ چیزی از حلقه زنجیر برای من لایق تر نبود). ← گزینه سوم
۳. گزینه «۱»: از وی مَرَم (فعل نهی از مصدر «رمیدن») // گزینه «۲»: «ژرف» و «شگرف» واژه‌های قافیه هستند که فعل نیستند. // گزینه «۳»: سرخوشی = سرخوش بودن // محنت کشی = محنت کش بودن ⇐ «بی» معنای بودن می‌دهد و اسم ساز (مصدری) است نه فعلِ مخفف (معنای «هستی» نمی‌دهد). // گزینه «۴»: برم = بر من، نزد من (فعل از مصدر «بردن» نیست). ← گزینه نخست
۴. بَرَد هر کسی بار، در خورد زور / گران است پایِ ملخ پیش مور ← گزینه سوم
۵. گزینه «۲»: شراب خانگی‌ام بس [است]، می‌مغانه بیار ... // گزینه «۳»: [با] این لب بوسه‌فریبی (یک واژه است) که تو را داد خدا، می‌ترسم که آیین به دیدن (فقط با دیدنت) از تو قانع نشود (و تو را در آغوش بگیرد!) // گزینه «۴»: گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی، چنین مدهوش کند. ← گزینه نخست
۶. طوق (پره‌های رنگین دور گردن) هر فاخته‌ای (که نمی‌شناسیمش) دیده حیرت‌زده است، در ریاض و باغی (که نمی‌شناسیمش) که سرو سهی بالا و خوش‌تراشی (که نمی‌شناسیمش) حضور داشته باشد (در هر باغی که زن بالابندی بخرامد، پرندگان نیز محو تماشای او می‌شوند). ← گزینه دوم
۷. خوبان (زیبارویان) دوست (عاشق) را [می‌کشند] (توضیح بیشتر در بخش بعدی خواهد آمد).

مفعول	نهاد
-------	------
- ← گزینه چهارم
۸. عشق‌بازانِ چنین (چنین عاشقانی) ← گزینه چهارم
۹. گزینه «۱»: شادی از دل رخت بریست ... // گزینه «۲»: خطه شیراز بهشت روی زمین شد // گزینه «۳»: ظاهرش نیک است و به معنی (در باطن) تنگ‌بر (سینه‌تنگ و خبیث) است. // گزینه «۴»: ندانستم که این دریا، چه موج خوش‌فشانی دارد! ← گزینه سوم
۱۰. گزینه «۱»: جوان نیک‌دل گشت (خوش‌گمان شد) و پیمانش کرد. (با او هم‌پیمان شد).
 گزینه «۲»: «سال‌خورد» واژه مرکب است. // گزینه «۳»: «بدگهر» (بدجنس، بدنژاد) واژه مرکب است. «شوخ فرزند» واژه مرکب نیست بلکه صفت و موصوف جابه‌جا شده است: شوخ فرزند = فرزند شوخ // گزینه «۴»: وارونه ابلیس = ابلیس وارونه (نگونسار) ⇐ صفت و موصوف جابه‌جا است نه یک واژه // ژرف چاه = چاه ژرف ⇐ صفت و موصوف جابه‌جا است نه یک واژه ← گزینه چهارم

۱۱. گزینه «۱»: چه سود ار بر سرت زرین کلاه است = چه سودی [دارد] اگر کلاه زرین بر سرت است. //
گزینه «۲»: بنفشه زلف (یار من که زلفی پیچاپیچ همچون بنفشه دارد) در میان آن‌ها (آن زیبارویان)
مانند ماه در میان ستارگان می‌درخشید. // گزینه «۳»: سرافکنده از زشت کردار خویش = از
کردار زشت خویش سرافکنده بود. // گزینه «۴»: تو گو نیکوسخن = تو سخن نیکو بگو ← گزینه دوم
صفت و موصوف

۱۲. لعل (لب) شکر بار // پری‌رو (کسی که چهره‌ای به زیبایی پری دارد) // بختِ گران خواب (کسی که
یک واژه یک واژه
صفت و موصوف

خواب سنگینی دارد) // ظلمت‌خانه (تاریک‌خانه) ← گزینه سوم
یک واژه

۱۳. گزینه نخست تماماً از صفت مرکب ساخته شده است:

۱- دوست‌گش ۲- بیگانه‌پرور ۳- دیرجوش ۴- زودرنج ۵- سست‌پیمان ۶- سخت‌دل ۷- مشکل‌پسند
۸- آسان‌گسل (کسی که به سادگی پیمان و عهدش را می‌گسلد) // در گزینه دوم، ۵ صفت مرکب دیده
می‌شود (خودتان پیدا کنید!) // در گزینه سوم، ۳ صفت مرکب داریم. // در گزینه چهارم، ۴ صفت مرکب
دیده می‌شود: ۱- گوهر بیز^۱ (غربالگر گوهر) ۲- مرجان‌فروش (سپیدی مرجان یادآور دندان‌های یار
است). ۳- خون‌ریز ۴- شریان‌گسل (بُرندۀ رگ) ← گزینه نخست

اگر به ۸ مورد درست پاسخ داده‌اید، برون دل‌نگرانی فوایدن بفش بعدی را آغاز کنید. هنوز
فیلی راه مانده که باید کنار هم بپیماییم و بسیاری از این نکته‌ها به مرور برایتان جا می‌افتد.

مفهوم‌های رایج در ادبیات غنائی عاشقانه

عشق جان‌مایهٔ ادبیات است. اگر انسان عاشق نمی‌شد، بعید است که هرگز شعری می‌گفت و کم پیش می‌آید که ما شعر یا داستانی را در دست بگیریم و بخوانیم و در آن به دنبال رد پایی از عشق نگردیم؛ چراکه به قول حافظ: از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند

عشق به خداوند، خود موضوع عمیق و جداگانه‌ای است که در بخش ادبیات غنائی عارفانه به آن خواهیم پرداخت اما در این بخش با بیت‌ها و مضامینی آشنا می‌شویم که در آن‌ها عشق در معنای عام‌تری مطرح شده‌است و اغلب می‌تواند هم عشق‌های زمینی میان آدمیان را شامل شود و هم عشق به خدا را.

۱. زندگی واقعی در عاشق‌بودن است.

عاشقان به عشق زنده‌اند. کسی که عشق در وجود او خانه نکرده‌باشد، کالبدی خاکی‌ست تهی از روح و احساس؛ نقشی است بر دیوار؛ به ظاهر انسان است اما از معنا و هدف انسان‌بودن بسیار دور است؛ بود و نبودش یکی است یا اصلاً همان بهتر که نباشد!

- آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد، نیست باد (فارسی دوازدهم) مولانا
- معنای مصرع دوم: هر که از سوز و گداز عشق بی‌بهره است، نابود باد.
- هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید حافظ
- معنای بیت: هر کسی که در این جمع عاشق نیست، به فتوای من (حافظ) می‌توانید پیش از آن که بمیرد نیز بر او نماز میّت بخوانید! (زنده و مرده‌اش یکی است!)

- کسی کش نیست این آتش، فسرده است / سراپا گر همه جان است، مرده است
وحشی بافقی
- (کسی کش نیست این آتش = کسی که برای او این آتش نیست: کسی که این آتش (سوز و گداز عشق) را ندارد. ساختار «کسی را چیزی بودن» که یادتان هست؟^۱)
- اگر صد آب حیوان^۲ خورده باشی / چو عشقی در تو نبود مرده باشی
وحشی بافقی
- «نبود» را در مصراع دوم درست خواندید؟ باید «نَبُود = نَبُود» خوانده شود.)
- هر آدمی‌ای که مهر مهرت / در وی نگرفت سنگ خارا است
سعدی
- معنای بیت: هر انسانی که نقش مهر تو بر او نباشد، با سنگ خارا تفاوتی ندارد.
«مهر مهرت» را اعراب‌گذاری کنید.^۳)
- هر کاو شراب عشق نخورده است و درد درد / آن است کز حیات جهانش نصیب نیست
وحشی بافقی
- «درد درد» را اعراب‌گذاری کنید.^۴)
- کسی کز عشق خالی شد فسرده است / گرش صد جان بود بی‌عشق مرده است
نظامی
- «بُود» را حتماً درست خواندید دیگر؟)
- زنده بی‌عشق کسی در همه عالم نیست / و آن که بی‌عشق بماند نفسی، آدم نیست
نشاط اصفهانی
- (جای اصلی «زنده» کجاست؟ بلکه قبل از «نیست».)
- عاشق شو ارنه روزی کار جهان سر آید / ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
حافظ
- معنای بیت: عاشق شو و گرنه روزی خواهی مرد بدون آن که به مقصود و هدف واقعی زندگی‌ات رسیده باشی.
- زندگی نیز وقتی خوش است و ارزشمند که در کنار معشوق بگذرد.

- ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر / باز آ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر (بهار = شکوفه)
حافظ
- بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار / روز فراق را که نهد در شمار عمر
حافظ
- اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد / باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود
حافظ
- به هرزه بی‌می و معشوق، عمر می‌گذرد / بطلاتم بس، از امروز کار خواهم کرد
حافظ
- و این‌جا منظور حافظ از کارکردن و بطالت را کنار گذاشتن، همان عاشق شدن است!
- چو عمر خوش، نفسی گر گذر کنی بر من / مرا همان نفس از عمر در شمار آید
سعدی
- عمری که رود بی‌تو، نمی‌بایدم آن عمر / می‌بایدم آن عمر دگر باره قضا کرد
سلمان ساوجی
- قضا کردن عمر: جبران کردن زندگی از دست‌رفته

۱. فصل اول، بخش دوم، مورد ۱۶

۲. آب حیوان: چشمه آب زندگانی، آب حیات، چشمه‌ای افسانه‌ای که گذشتگان اعتقاد داشتند در دل تاریکی‌ها جای دارد و اگر کسی از آن بنوشد عمر جاودانه پیدا می‌کند.

۳. پاسخ: مهر مهرت (نقش و نشانه عشق تو)

۴. پاسخ: دُردِ دُرد (درد عشق که به تلخی دُرد است.)



۲. تنها حقیقت جهان، عشق است.

در نگاه عارفان و عاشقان، تنها حقیقت جهان عشق است. تنها عشق اصالت دارد و دیگر چیزها باطل‌اند، خرافات‌اند، فانی‌اند و زودگذر.

- روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست (فارسی دوازدهم) مولانا
در این بیت منظور از «تو» عشق به خداست.
 - جز صورت عشق حق هر چیز که من دیدم / نیمیش دروغ آمد نیمیش دغل دارد مولانا
 - عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده / به جز از عشق تو، باقی همه فانی دانست حافظ
 - اگر دمی به مقامات عاشقی برسی / شود یقینت که جز عاشقی خرافات است عطار
 - همه بازار عشق آمد سراسر / به جز عشق ای برادر هیچ منگر عطار
 - به حقش که تا حق جمالم نمود / دگر هر چه دیدم خیالم نمود عطار
- معنای بیت: سوگند به حقیقت خدا که از وقتی جمال خدا را دیدم و عاشق او شدم، دیگر هیچ چیزی در این دنیا برای من اصالت و ارزش ندارد.

۳. دلی که عاشق نباشد، دل نیست.

با همین نگاه، شاعران ما دلی را که عاشق نباشد، دل نمی‌دانند.


- گر مهر نوزد چه کند جان در تن / ور عشق نباشد به چه کار آید دل میرداماد
 - هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست وحشی باققی
- دل افسرده: دل یخ‌زده، دلی که گرمای عشق آن را پرتب‌وتاب نکرده‌باشد.
- خبر از عشق ندارد که ندارد یاری / دل نخوانند که صیدش نکند دلداری سعدی
- معنای مصراع دوم: دلی که معشوقی آن را صید نکرده‌باشد و به دام عشق گرفتار نشده‌باشد، دل نیست.
- خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق / تیره آن دل که در او شمع محبت نبود حافظ
- معنای بیت: چشمانی که با گریه‌ای عاشقانه رسوا و بی‌آبرو نشده‌باشند، بیهوده‌اند و دلی که شمع محبت در آن روشن نباشد، قلب سیاه است و به هیچ نمی‌ارزد.
- مولانا نیز در بیت زیر به نوعی به همین موضوع اشاره دارد:
- سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فروچکید و نامش دل شد (فارسی یازدهم) مولانا
- مفهوم بیت: دل حاصل تأثیر عشق بر روح انسان است.

اصلاً بدون معشوق، سر و دل و جان به چه کار عاشق می‌آید؟




- سر که نه در پای عزیزان بود / بارِ گران است کشیدن به دوش
 سعدی
 معنای بیت: سری که برای فداشدن در راه عزیزان و یاران نباشد، فقط بار سنگینی است که آن را به دوش می‌کشیم. (هیچ فایده‌ای ندارد.)
- هر چند که جان در خطر است از غمت ای دوست / دل کاو نه غم دوست خورد، دشمن جان است
 سعدی

۴. مستی عشق

 عاشق، مستِ عشق است؛ نیازی به می و باده ندارد.

- گرچه ز شراب عشق مستم ... (فارسی یازدهم)
 نظامی
- مستیِ خمرش^۱ نکند آرزو / هر که چو سعدی شود از عشق مست
 سعدی
 (بین عشق و مست کسره می‌آید یا درنگ؟)
- هر چه کوتاه‌نظرانند بر ایشان پیمای / که حریفان ز مُل^۲ و من ز تأمل مستم
 سعدی
- نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست
 سعدی
 (باید بین ساقی و مست، درنگ بیاید. راستی کدام فعل در مصراع دوم حذف شده‌است؟)
- ما را ز خیال تو چه پروای^۳ شراب است / خُم^۴ گو سر خود گیر^۵ که خُمخانه خراب است
 حافظ
- می کشیم از قِدح لاله شرابی موهوم^۶ / چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم
 حافظ
- گر خمر بهشت است بریزید که بی‌دوست / هر شربتِ عَذَب^۷ که دهی عین عذاب است
 حافظ
- معنای بیت: اگر معشوق در میانه نباشد، حتی شراب بهشتی نیز برای من مایهٔ عذاب خواهدبود، نه موجب مستی و سرخوشی؛ پس شاعر در پی مستی عشق است نه مستی می.

۵. جاودانگی عشق

 تا دنیا دنیااست، عشق نیز هست؛ هرگز دنیای ما بدون عشق و خالی از عاشقان نخواهدبود.

۱. خَمْر: شراب، چیزی که از تخمیر قند حاصل می‌شود.
۲. برایشان پیمای: پیمانهٔ آن‌ها را از شراب پرکن؛ مُل: شراب
۳. پروا: در این جا یعنی توجه و گرایش
۴. خُم: خمرهٔ شراب؛ ظرف سفالی بزرگی که در آن شراب پرورده می‌شود.
۵. خُم گو سر خود گیر: به ظرف شراب بگو که برود پی کار خودش.
۶. موهوم: خیالی
۷. عَذَب: گوارا



- از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند / که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست^۱
حافظ
- عشق و اساس عشق نهادند بر دوام / یعنی خلل‌پذیر نگرند بنای عشق
وحشی‌یاقتی
- آن‌ها که نام آب بقا^۲ وضع کرده‌اند / گفتند نکته‌ای ز دوام و بقای عشق
وحشی‌یاقتی
- معنای بیت: آب حیات، نمونه و جلوه‌ای از عشق و جاودانگی عشق است.
- گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها (فارسی‌دهم)
سعدی
- از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر / یاد گاری که در این گنبد دوآر بماند
حافظ
- معنای بیت: «گنبد دوآر» استعاره از آسمان است. «صدا» را می‌شود «صدا» هم خواند که به معنی «پژواک» است و حالا زیبایی این بیت آشکار می‌شود: از صدای سخن عشق که همچون پژواکی در زیر گنبد آسمان جاودانه منعکس می‌شود و هیچ‌گاه از گوش نمی‌افتد، چیزی زیباتر نشنیدام!

شهیدان راه عشق هرگز نمی‌میرند زیرا عشق، زندگی جاودانه است. آن‌ها اگر در راه عشق به‌ظاهر نیز کشته‌شوند هنوز به‌واسطه عشقی که در سینه دارند، زنده‌اند.

- هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده^۳ عالم دوام ما
حافظ
- چون به عشق‌اند عاشقان زنده / ما نمیریم در زمانه عشق
منسوب به «حلاج»
- دل زنده هرگز نگردد هلاک / تن زنده دل گر بمیرد، چه باک
سعدی
- عاشقانِ بوالعجب، تا کشته‌تر خود زنده‌تر / در جهانِ عشقِ باقی، مرگ را حاشا^۴ چه کار
مولانا
- از کف مرگ توان رست به همدستی عشق / عشق در حادثه^۵ مرگ پناهی ست عجیب
صفای اصفهانی
- هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد / گو غم مخور که مُلک ابد خون‌بهای اوست
سعدی
- معنای بیت: تاوان کشته‌شدن انسان با شمشیر عشق رسیدن به ملک ابد و جاودانگی است و این خون‌بها را خدا می‌پردازد.
- تا دوست داریم / تا دوست دارم / تا اشک ما به گونه^۶ هم می‌چکد ز مهر ... / کی مرگ می‌تواند / نام مرا بروید از
سیاوش کسرایی
- یاد روزگار؟

۱. معنای بیت: به این دلیل در میان زرتشتیان گرمای هستیم که آتش همیشه جاودان در وجود ما شعله می‌کشد. (یعنی همان

همان

آتش عشق!)

۲. آب بقا: آب حیات، چشمه آب زندگانی

۳. جریده: دفتر؛ معنای مصراع دوم: نام عاشقان هرگز از دفتر هستی پاک نمی‌شود و جاودانه بر آن نقش بسته‌است.

۴. حاشا: به دور است، هرگز، اصلاً؛ معنای مصراع دوم: مرگ هرگز به دنیای عشق راهی ندارد.

۶. شوق و اشتیاق عاشق حتی با رسیدن به معشوق کم نمی‌شود.

شعله‌های عشق در وجود عاشق راستین، حتی با رسیدن به معشوق نیز فروکش نمی‌کند. او هرگز از بودن با یارش خسته و ملول نمی‌شود، چون تشنه‌ای که هرگز از نوشیدن آب سیراب نمی‌شود.

- گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق / ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم سعدی
- گفتم مگر به وصل رهایی بود ز عشق / بی‌حاصل است خوردن مستقی^۱ آب را سعدی
- دلم به روی تو مستسقی است بر لب آب / که هر چه بیش خورد آب تشنه‌تر گردد سعدی
- دلارام در بر، دلارام جوی^۲ / لب از تشنگی خشک، بر طرف جوی سعدی
- نگویم که بر آب قادر نیند / که بر شاطی^۳ نیل مستسقی‌اند سعدی
- ز من صبر بی او توقع مدار / که با او هم، امکان ندارد قرار سعدی
- روز وصلم ز شب هجر بتر سوزد جان / همچو آتش که به خرمن که رسد تیزتر است کمال خجندی

۷. رهایی‌ناپذیری عشق

از عشق رهایی نیست. کسی که عاشق شد دیگر نمی‌تواند با تلاش و همت و تصمیم، خود را از بند عشق رها سازد.

- از سر تعمیر دل بگذر که معمارانِ عشق / روز اول رنگ این ویرانه ویران ریختند (فارسی یازدهم) بیدل دهلوی
- پس دلی که عاشق و خراب شد، دیگر هرگز روی آبادی را به خود نخواهد دید، زیرا که طرح و پی‌رنگ عشق بر ویرانگی و خرابی است.
- چون نمی‌آید به ساحل غرقه^۴ دریای عشق / می‌زند بیهوده از بهر چه چندین دست و پا وحشی باققی
- کشتی از ورطه^۴ عشقت نتوان برد برون / ز آن که بحری‌ست که پیدا نبود پایانش حافظ
- سعدی جو اسیر عشق ماندی / تدبیر تو چیست؟ ترک تدبیر سعدی
- معنای بیت: سعدی، وقتی اسیر عشق شدی تنها چاره‌ای که برایت باقی می‌ماند، نیندیشیدن به هر تدبیر و چاره‌ای‌ست؛ یا به عبارتی هیچ چاره‌ای برای رهایی از عشق نیست.
- دانست که دل اسیر دارد / دردی نه دواپذیر دارد (فارسی یازدهم) نظامی

۱. مستسقی: دچار بیماری استسقا (دیابت بی‌مزه)، کسی که همیشه دچار تشنگی است.

۲. معنای مصراع: با وجود بودن یار در کنارشان هنوز از جست‌وجوی او دست نکشیده‌اند.

۳. شاطی: شط، رودخانه بزرگ

۴. ورطه: گرداب، گرفتاری، مهلکه



- بر آتشِ عشقت آبِ تدبیر / چندان که زدیم باز نشست
سعدی
- ز دست عشق تو امید رستگاری^۱ نیست / گریختن نتواند بندگان به داغ^۲
سعدی
- بمردم در این موج دریای خون / کز او کس نبرده‌ست کشتی برون
سعدی
- گفتم کرانه گیرم از آشوب عشق او / وین بحر را چو نیک بدیدم کران نبود
خواجوی کرمانی

پس، تنها راهِ رهایی از عشق، مرگ است!

- عشق داغی است که تا مرگ نیاید نرود / هر که بر چهره از این داغ نشانی دارد
سعدی
 - اگر عاشقی خواهی آموختن / به کشتن فرج یابی از سوختن
سعدی
 - راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست / آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست
حافظ
 - آن‌ها که تن به مهر سپارند و دل به عشق / زین‌ها مگر به مرگ بود باز رستشان^۳
اوحدی مراغه‌ای
 - مریض عشق تدبیر شفا را مرگ می‌داند / ز بیم سوختن حیف است اگر آتش در آب افتد
بیدل دهلوی
- معنای بیت: کسی که دچار درد عشق است، چاره‌ای جز مرگ برای درد خود نمی‌شناسد زیرا هم‌چنان که حیف است آتش برای رهایی از سوختن، خود را در آب بیندازد، عاشق نیز دریغش می‌آید که آتش زیبای عشق را در وجود خود خاموش کند.

- بیماری عشق است چه آید ز مسیحا؟ / بی‌فایده جان می‌کنم و^۴ مرگ علاج است
حزین لاهیجی
- معنای بیت: من دچار بیماری عشق هستم که حتی مسیح - که مردگان را زنده می‌کرد - نیز قادر به درمان آن نیست زیرا تنها علاج عشق مرگ است.
- البته گاهی شاعران می‌گویند که مشکل عشق حتی با مرگ هم پایان نمی‌پذیرد:
- مشکل هر کسی آسان شود از مرگ اما / مشکل عشق بدین سهلی و آسانی نیست
فرخی یزدی

مفهوم‌هایی که شماره‌های نزدیک به هم دارند، معمولاً هم‌خوانی دارند و می‌شود در صورت لزوم، هنگام پاسخ‌گفتن به پرسش‌ها، آن‌ها را یکسان فرض کرد؛ مانند مفهوم‌های ۶ و ۷.

۱. رستگاری: رهایی


۲. بندگان به داغ: برده‌هایی که بر تن آن‌ها نشانه‌ای خاص یا نام صاحب‌شان را داغ می‌کردند تا برای همیشه مشخص باشد که آن‌ها برده چه اربابی هستند. (گویا خوشبختانه برده‌داری در میان ما ایرانیان - برخلاف اعراب و غربیان - رواج نداشته و دامان فرهنگ ما از این سنت پلید و ننگ‌آور پاک مانده‌است.)

۳. معنای مصراع دوم: از این‌ها (مهر و عشق) مگر با مرگ رهایی داشته باشند. (بازرست = بازستن: رهایی)


۴. «و» به چه معناست؟ بله، «درحالی‌که» یا «اما».



۸. اسیر عشق در پی رهایی نیست.


 اصلاً درد عشق آن قدر برای عاشقان عزیز است که حاضر به درمان آن نیستند. گرفتارِ عشق نمی‌خواهد که از بند عشق رها شود.

- گویند ز عشق کن جدایی / این نیست طریق آشنایی (فارسی یازدهم) نظامی
- اسیرش نخواهد رهایی ز بند / شکارش نجوید خلاص از کمند سعدی
- خوش بهشتی‌ست غم عشق که مرغان اسیر / در قفس قهقهه کبک به کهسار زبند سعدی
- معنای بیت: آنان که به درد عشق دچارند به پرندگانی می‌مانند که در قفس گرفتارند اما همانند کبک‌های آزاد کوهساران نغمه شادمانه سر می‌دهند.
- مریض عشق تو چون مایل شفا گردد / اسیر قید تو کی طالب نجات شود سعدی
- («چون» را درست خواندید؟ هر دو مصراع «پرسش منفی» است.)
- در قفس طلبد هر کجا گرفتاری‌ست / من از کمند تو تا زنده‌ام نخواهم جست سعدی
- خلاص حافظ از آن زلف تابدار میاد / که بستگان کمند تو رستگارانند حافظ
- چه غم از سیل حوادث دل دریا دارد / یاد ساحل نکند کشتی طوفانی ما حزین لاهیجی

 عشق آن چنان زیباست که گاهی عاشق با پای خود به دام معشوق درمی‌آید؛ بی‌آن که معشوق برای به دام آوردن او تلاشی کرده‌باشد.

- او را خود التفات نبودی به صید من / من خویشتن اسیر کمند نظر شدم سعدی
- به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت / که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی^۱ سعدی
- گفت خود دادی به ما دل حافظا / ما مُحَصِّلٌ^۲ بر کسی نگماشتیم حافظ

۹. حال عاشق را تنها عاشق می‌فهمد و بس.

 فقط باید عاشق شد تا حال عاشقان را فهمید. تنها یک عاشق می‌تواند سخن عاشقی دیگر و درد او را درک کند.

- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق (فارسی دوازدهم) مولانا
- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست (فارسی دوازدهم) مولانا

۱. معنای مصراع دوم: هر که گرفتار عشق تو شود از خودخواهی‌های خود خلاص می‌شود و از خود بی‌خود می‌گردد.
 ۲. مُحَصِّلٌ: در گذشته به مأموران گرفتن مالیات گفته می‌شد و مالیاتی که از عاشقان اخذ می‌شود همان دل آن‌هاست!



- در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام (فارسی دوازدهم) مولانا
- بیگانه را ز راز دل ما چه آگهی / با آشنای دوست توان گفت حال دوست اوحدی مراغه‌ای
- تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش^۱ حافظ
- ما محرمان خلوت انسیم، غم مخور / با یار آشنا سخن آشنا بگو حافظ
- آن کس است اهل بشارت که اشارت داند / نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست حافظ
- به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت / که تن درست ملامت کند چو من بخروشم^۲ سعدی
- فراق روی چو تو یوسفی کسی داند / که روشنش^۳ شود آب دو دیده^۴ یعقوب سعدی
- ز سوز نیم‌شبانہ کسی خبر دارد / که چون چراغ، شبی زنده تا سحر دارد سلمان ساوجی
- (می‌توانید مصراع دوم را مرتب کنید؟)^۴
- ملامت گوی عاشق را چه گوید مردم دانا؟ / که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل سعدی
- شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها حافظ
- درازنای شب از چشم دردمندان پرس^۵ / تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی سعدی
- آن را که غمی چون غم من نیست چه داند / کز شوق توام دیده چه شب می‌گذراند سعدی
- کو چنان یاری که داند قدر اهل درد چیست / چیست عشق و کیست مرد عشق و درد مرد چیست وحشی

۱۰. عشق آموختنی نیست.

عشق آموختنی نیست؛ باید آن را شخصاً تجربه کرد. به‌ویژه با دید عقلانی و منطقی نمی‌شود از رمز و راز عشق آگاه شد.

- در نوشتم دفتر هستی و اوراق خودی^۶ / ز آن که علم عشق اندر دفتر و اوراق نیست منسوب به حلاج
- ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی / ترسم این نکته، به تحقیق ندانی دانست حافظ
- (این جا «ندانی» به چه معناست؟)

۱. سروش: نداده‌نده غیبی، پیک خداوندی، جبرئیل

۲. معنای بیت: از درد جراحت عشق با کسی سخن می‌گویم که او نیز زخم‌خورده عشق باشد زیرا اگر این سخن را با کسی که به درد عشق مبتلا نیست در میان بگذارم مرا سرزنش خواهد کرد. (با من همدلی نمی‌کند زیرا حرف مرا نمی‌فهمد).
۳. روشنش شود: برای او معلوم شود.

۴. «که چون چراغ شبی را تا سحر زنده دارد» یعنی تمام شب را بسوزد و خواب به چشمانش نیاید، مانند چراغ!

۵. معنای مصراع اول: درازی شب را باید از چشم خسته دردمندان پرسید که تمام شب را نخوابیده‌اند، نه کسی که نمی‌داند بی‌خوابی یعنی چه. (راستی این بیت الان در مورد شما که مصراع ندارد؟)

۶. در نوشتن = در نوردیدن؛ زیرا با آوردن، پیچیدن، برچیدن؛ خودی: خودپرستی، خود را به حساب آوردن



- مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست / حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد
حافظ
- بشوی اوراق اگر همدرس مایی / که حرف عشق در دفتر نباشد
حافظ
- معنای بیت: اگر همدرس و همراه ما عاشقان هستی، باید دفتر و درس و مدرسه را کنار بگذاری؛ زیرا آن چه که دیگران می‌خوانند و به آن باور دارند، سخنی از عشق به میان نیامده‌است. (عشق با خواندن و آموختن حاصل نمی‌شود.)

۱۱. عشق بیان‌کردنی نیست.

عشق را نمی‌توان شرح داد. واژه‌ها، آن عمق و گنجایش را ندارند که بتوانند واقعیت عشق را بیان کنند.

- سخن عشق نه آن است که آید به بیان / ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنید
حافظ
- ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق / ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت
حافظ
- چه سان به خامه^۱ دهم شرح اشتیاق تو را / چو شمع، سوزش پنهان من زبانی^۲ نیست
صائب
- بنشستم که نویسم سخن عشق و ز دل / شعله‌ای در قلم افتاد که طومار^۳ بسوخت
اوحدی مراغه‌ای
- ز حرف و صوت بیرون است راز عشق من با او / رموز عشق وجدانی^۴ ست در گفتار کی گنجد
وحشی باقعی
- آن نه عشق است که از دل به دهان می‌آید / و آن نه عاشق که ز معشوق به جان می‌آید
سعدی
- معنای بیت: عشقی که می‌تواند از دل بر دهان جاری شود (شرح داده شود)، عشق نیست و عاشقی که از دست معشوق خسته می‌شود، عاشق نیست.
- هر چه گویم عشق را شرح و بیان / چون به عشق آیم خجل باشم از آن
مولانا
- معنای بیت: هر چه سعی می‌کنم کامل و دقیق عشق را شرح دهم، وقتی دوباره آتش عشقم روشن می‌شود، از آن چه گفته‌ام خجالت می‌کشم (زیرا می‌بینم که چه قدر ساده و سطحی از عشق سخن گفته‌بودم.)

فُئِب، په‌طور است؟ فُوب پیش می‌روید؟ اگر موافقید، مفهوم‌های رایجی را که تا این‌جا با آن‌ها آشنا شده‌اید، یک بار سریع دوره کنید و بعد برای ارزیابی خودتان تمرین زیر را حل کنید.

۱. خامه: قلم

۲. زبانی: گفتنی

۳. طومار: نوشته، نامه، دفتر

۴. وجدانی: روحی، درونی



تمرین ۱. برای هر یک از این مفهوم‌ها در بیت‌های زیر، نمونه یا نمونه‌هایی پیدا کنید. (فکر کنم برای یکی از این مفهوم‌ها

نمونه‌ای وجود ندارد، حالا خودتان هم بررسی کنید، من مطمئن نیستم. (۹۰)

- | | |
|-------------------------------|------------------------------------|
| مستی عشق: | جاودانگی عشق: |
| پایان‌ناپذیری عشق: | رهایی‌ناپذیری عشق: |
| عشق بیان‌کردنی نیست: | حال عاشق را فقط عاشق می‌داند و بس: |
| زندگی واقعی در عاشق بودن است: | عشق کار هر کسی نیست: |
- ۱- پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت / با طبیب نامحرم حال درد پنهانی
حافظ
 - ۲- از سعی راه عشق به پایان نمی‌رسد / در ترک کوشش است طریق نجات ما
صائب تبریزی
 - ۳- با ما سر چه داشتی ای تیره شب که باز / چون سرگذشت عشق به پایان نیامدی
شهریار
 - ۴- هر که جز از عاشقان، ماهی بی‌آب دان / مرده و پژمرده است گرچه بود او وزیر
مولانا
 - ۵- با مدعی مگو ییاد اسرار عشق و مستی / تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی
حافظ
 - ۶- در آن مجلس که چشم یار جام حسن گرداند / کسی گر باده پیماید، حقیقت باد پیماید
سعدی
 - ۷- معلوم نگرده سخن عشق به تقریر / که آیات مودت نبود قابل تفسیر
خواجوی کرمانی
 - ۸- گر حیات جاودان بی‌عشق باشد، مرگ باشد / لیک مرگ عاشقان باشد حیات جاودان
شهریار
 - ۹- قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز / و رای حد تقریر است شرح آرزومندی
حافظ

پاسخ:

- | | |
|---|----------------------------|
| مستی عشق: بیت ششم ^۱ | جاودانگی عشق: بیت هشتم |
| پایان‌ناپذیری عشق: بیت سوم (و دوم) | رهایی‌ناپذیری عشق: بیت دوم |
| عشق بیان‌کردنی نیست: بیت‌های هفتم و نهم | عشق آموختنی نیست: — |
| زندگی واقعی در عاشق بودن است: بیت چهارم و پنجم ^۲ | |
| حال عاشق را تنها عاشق می‌داند: بیت اول | |

اگر پیش‌تر از چهار اشتباه داشتید، یک بار دیگر مطالب قبلی را بفوانید و بعد کار را ادامه دهید. عجله نکنید؛ باید به خودتان فرصت بدهید.

۱. باده پیمودن: باده به پیمان ریختن، شراب نوشیدن

۲. معنای بیت پنجم: با کسی که ادعای دانایی دارد اما از عشق بی‌خبر است، از حقایق عشق سخن نگوید تا همچنان از عشق بی‌نصیب بماند و از این بی‌نصیبی بمیرد. (بی‌بهرگی از عشق مایه مرگ و نابودی است ← عشق زندگی واقعی و راستین است.)